

# علل شکل‌گیری گروه‌های ضدسیستمی در روابط بین‌الملل

مطالعه موردی خاورمیانه (داعش)

سید محمد کاظم سجادیپور<sup>۱</sup>

مسعود آخشی<sup>۲</sup>

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۹/۳/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۲۴

فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی ناجا / سال پنجم / شماره پانزدهم - بهار ۱۳۹۹ \* ۴۴-۵

## چکیده

هم‌زمان با افزایش قدرت ژئوپلیتیک منطقه‌ای ایران از سال ۲۰۰۶ در جغرافیای سیاسی غرب آسیا تا سواحل مدیترانه شرقی، ما شاهد ارتقای جایگاه ژئوپلیتیکی این منطقه در نظام بین‌الملل و برهم خوردن توازن منابع قدرت، به شکل فعال شدن نیروهای ژرف سیستمی شامل نیروهای اقتصادی (ژئو اکونومیکی)، هویتی (فرهنگ و ایدئولوژیک) و سیاسی (جغرافیایی، نظامی) در نظم خاورمیانه هستیم. نیروهای ژرف سیستمی با تحول دو مفهوم نظم و الگوهای رفتاری از طریق ایجاد فرآیندها و ساختارها، محیط سیستمی و نظام بین‌الملل نوینی را سبب شده‌اند که در آن، منافع متعارض بازیگران در حوزه‌های موضوعی مختلف باعث شکل‌گیری پویش‌های واگرایانه به همراه پذیرش نقش‌های متنوع بازیگران منطقه‌ای متناسب با تغییرات ژئوپلیتیکی به منظور ایجاد توازن قوای منطقه‌ای شده‌است.

در این مقاله، تلاش شده‌است تا عمده عوامل شکل‌گیری گروه‌های ضدسیستمی مانند داعش در منطقه خاورمیانه مورد بررسی قرار گیرد. در پاسخ به پرسش فوق، این فرضیه مطرح می‌شود که ظهور گروه‌های ضدسیستمی در منطقه خاورمیانه ناشی از پیوند تغییرات در هر سه سطح (سیستمی، منطقه‌ای و سطح دولت - ملتی)<sup>۳</sup> در راستای موازنه قوای نیروهای سیاسی می‌باشد. در این زمینه، ابتدا می‌توان به تحولات ساختاری - ژئوپلیتیکی نظام بین‌الملل نوین، نقش قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل از جمله تغییر تاکتیک آمریکا از "حمله پیشگیرانه"<sup>۴</sup> و

Smksajjad@Yahoo.com

۱. استاد دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه (نویسنده مسئول)

۲. کارشناس ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی دانشکده وزارت امور خارجه

masoud.akhshi.2016@gmail.com

3. Nation-State

4. Preemptive Strike Strategy

استراتژی "تغییر رژیم" دوران بوش به بهره‌گیری از سیاست "دیپلماسی اجبار"<sup>۳</sup> و راه‌اندازی "جنگ نامتقارن"<sup>۴</sup> در قالب ائتلاف‌سازی منطقه‌ای و طرح "بی‌ثبات‌سازی"<sup>۴</sup> و ناامن کردن کشورهای امن و تبدیل آنها به "دولت‌های فرومانده"<sup>۵</sup> از طریق مهندسی ژئوپلیتیکی<sup>۶</sup> در مناطق آشوب<sup>۷</sup>، در دولت اوباما اشاره داشت. همچنین، در سطح منطقه‌ای نیز می‌توان به ویژگی نظم بی‌ساختار منطقه خاورمیانه همراه با جدال ژئوپلیتیک هویتی در قالب جنگ درون‌تمدنی اشاره داشت. سرانجام، در سطح داخلی می‌توان به عواملی چون فرآیند شکننده دولت-ملت‌سازی در خاورمیانه و ساختار سیاسی داخلی که موجب ظهور عوامل گریز از مرکز و میکروپولیتیک<sup>۸</sup> به شکل خرده‌ناسیونالیستی<sup>۹</sup> و خرده‌دولتی<sup>۱۰</sup> همانند افراط‌گرایان مذهبی در قالب داعش<sup>۱۱</sup> شده‌اند، اشاره کرد.

**واژگان کلیدی:** نظم بی‌ساختار منطقه‌ای، رقابت ژئوپلیتیک هویتی، جنبش‌های ضدسیستمی/دولتی، جنگ نامتقارن، میل به توازن در ژئوپلیتیک آشوب، داعش

## مقدمه

موضوع اصلی علم روابط بین‌الملل، مطالعه نظم سیستمی و سازوکارهای اجرایی کردن آن در نظام بین‌الملل است. نظام بین‌الملل پس از پیمان وستفالی ۱۶۴۸ با خاتمه جنگ‌های مذهبی سی ساله در قرن هفدهم تحقق یافت. از آنجا که روابط بین بازیگران را قدرت تعیین می‌کرد، بر این اساس، نظام بین‌الملل نوظهور، ساختاری آنارشیک (سرورگریز) و مکانیستی داشت و جاه‌طلبی‌های ناپلئون از جمله این حوادث بود که منجر به انعقاد پیمان وین ۱۸۱۵ (کنسرت اروپا) و ایجاد نظم بین‌الملل از طریق سازوکار موازنه قوا با ویژگی‌هایی مانند قراردادی

1. Change Regime Strategy
2. Coercive Diplomacy
3. Asymmetrical War
4. Destabilization Plan
5. Failed States
6. Geopolitical Engineering
7. Turbulance Regions
8. Micro Politic
9. Sub-National
10. Sub-State
11. Islamic State of Iraq and Syria (ISIS).

و سیبرنتیکی و نیمه‌آنارشیک بودن از ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۱ شد. ویژگی نظم نوین شکل‌گرفته، آن بود که هیچ یک از قدرت‌ها قادر نبودند استراتژی نوینی را اتخاذ نمایند که در آن، منافع دیگران نادیده گرفته شود. حتی در نظام دوقطبی هم نوعی موازنه قوای هسته‌ای قابل مشاهده است. بازیگران نظام بین‌المللی از سازوکار موازنه قوا که واقع‌گرایان به منظور ایجاد نوعی سازش بین نظم و وضعیت هرج و مرج‌گونه بین‌المللی ارائه دادند، جهت مدیریت نظام سیستم بین‌المللی استفاده می‌نمودند. در این میان، انگلستان نقش موازنه‌گر را در این سیستم برعهده گرفت و در نهایت، به دگرگونی ساختاری در فرآیند توزیع قدرت و توانایی واحدها و ظهور نظام دوقطبی ۱۹۴۵-۱۹۹۱ و ظهور نظام هژمونیک تک قطبی به رهبری آمریکا پس از فروپاشی شوروی منجر شد. بنابراین، تغییر سیستمی بسیار مشکل است. تنها توزیع توانایی‌هاست که نقش اساسی را در تغییرات سیستمی برعهده داشته و در تئوری ساختارگرایی کنت والتز اهمیت محوری دارد. به عبارت دیگر، ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ و به تبع آن، تغییر و تحول در توازن قوا، سبب تغییر و تحول سیستمی و بین‌المللی خواهد بود.

از سوی دیگر، نیروهای ژرف سیستمی - که معمولاً به نیروهای اقتصادی، تکنولوژیکی، فرهنگ و ایدئولوژیکی و سیاسی دسته‌بندی می‌شوند - وظیفه ایجاد تحول در نظام بین‌المللی را بر عهده دارند. با بروز تحولات، در نظم تحولی ایجاد می‌گردد که نتیجه آن، تحول مفهوم و تحول در دومین جزء نظم - یعنی نوع شکل‌گیری الگوهای رفتاری - خواهد بود. نیروهای ژرف می‌توانند فرآیندها و ساختارهای نوینی را به وجود آورند و به عبارتی، محیط سیستمی را سبب شوند که در این محیط، همکاری و تعارضات جدیدی پدیدار می‌گردد (قاسمی، ۱۳۸۴، ۳۰). یکی از مناطق ژئوپلیتیکی که جایگاه آن در نظام بین‌المللی ارتقا یافته‌است، منطقه جنوب غربی آسیا می‌باشد که مورد توجه نظام بین‌المللی نیز قرار گرفته‌است. در این باره، عزتی معتقد است: «قدرت‌ها در زمینه الگو و هدف، استراتژی قلمروهای جغرافیایی را مشخص کرده و اعلام کرده‌اند که هرکس بتواند بر تولید، توزیع و مصرف در آن قلمروها نظارت و دخالت داشته باشد، قدرت برتر جهانی است و از قلمروهای مذکور، جنوب غربی آسیا و بخصوص خاورمیانه می‌باشد» (عزتی، ۱۳۷۹، ۳۲). به لحاظ تحولات ژئوپلیتیکی از سال ۱۹۹۱ هم‌زمان با تضعیف عراق، دو قدرت ایران و عربستان به عنوان بازیگران اصلی خاورمیانه ظاهر شدند؛ بنابراین، با افزایش روند نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در جغرافیای سیاسی غرب آسیا با حاکمیت دولت شیعی نوری المالکی در عراق و علویان در سوریه با حاکمیت بشار اسد

و قدرت‌گیری حزب الله پس از جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ در لبنان، شاهد برهم‌خوردن توازن منابع قدرت به ضرر عربستان سعودی بودیم. تحولات خاورمیانه نشان می‌دهد که از سال ۲۰۰۶ تنش‌های سیاسی بین بازیگران منطقه، ماهیتی ژئوپلیتیکی به خود گرفته‌است که علت آن را باید در هویتی‌شدن رقابت‌های ژئوپلیتیکی در منطقه جست‌وجو کرد. این روند از سال ۲۰۱۱ و هم‌زمان با اوج‌گیری جنبش‌های اجتماع موسوم به "بیداری اسلامی" در خاورمیانه و شمال آفریقا و سقوط حسنی مبارک در مصر، شتاب فراوانی به خود گرفته‌است. هم‌زمان با این تحولات، مقامات امنیتی اسرائیل، دیدار رئیس‌جمهور سابق ایران (احمدی‌نژاد) از لبنان و هم‌زمان پهلوگیری دو ناوچه ایران در بندر لاذقیه<sup>۱</sup> سوریه را به دیدار مقام عالی‌رتبه جمهوری اسلامی ایران از پایگاه‌های راهبردی مهم خود در منطقه مدیترانه شرقی توصیف کردند و در همین زمینه، در سال ۲۰۱۱ کیسینجر گسترش قدرت و نفوذ ایران از زمان امپراطوری هخامنشیان تا به امروز در حوزه مدیترانه را بی‌سابقه دانسته و آن را نشان‌دهنده اعاده مجدد قدرت ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران ارزیابی نمود.

خاورمیانه هزاره سوم را در حالی آغاز می‌کند که به گفته کاستلز سهم بالایی از بحران عمومی این هزاره را به خود اختصاص خواهد داد و به عبارتی، جریان‌سازی در آن نسبت به هزاره قبل، شدیدتر و گسترده‌تر خواهد بود. تعبیری از این قبیل دلالت بر آن دارند که از جمله ویژگی‌های بارز نظام بین‌الملل جدید، انتقال بحران به حوزه‌های خاصی همچون خاورمیانه است که سبب تغییر ماهیت مناسبات امنیتی در این مناطق می‌شود. بدین ترتیب، امنیت ملی برای این کشورها به شدت "تهدید محور" خواهد بود. بدیهی است که در چنین فضایی، "حفظ خود" به موضوع اصلی استراتژی امنیت ملی تبدیل شده و واحدهای سیاسی مربوطه به‌ناچار دوباره بازگشت به گفتمان‌های سلبی را تجربه خواهند کرد. مطابق این تحلیل، خاورمیانه از حاشیه منظومه امنیت جهانی در قرن بیستم به متن معادلات امنیت جهانی در قرن بیست‌ویکم راه می‌یابد و به موضوعی جهانی تبدیل می‌شود که کلیه قدرت‌های برتر و مهم، به نوعی با آن در ارتباط بوده و امنیت خود را با آن تعریف می‌کنند (اخباری، ایازی، ۱۳۸۶، ۱۵-۱۴). بر این اساس، علت اصلی تصاعد بحران در سوریه و عراق را باید ترکیب عوامل فراملی ناشی از دخالت قدرت‌های بزرگ در این دو کشور و نیز ناکارآمدی ساختار داخلی برای متقاعدسازی و کنترل نیروهای اجتماعی دانست. مقاله حاضر با هدف تبیین علل عمده شکل‌گیری

گروه‌های تروریستی در غرب آسیا، این سوال را پیگیری می‌کند که؛ علل شکل‌گیری گروه‌های ضدسیستمی مانند داعش و جبهه النصره در خاورمیانه و به ویژه در عراق و سوریه چیست؟

## چارچوب نظری

### سیستم بین‌الملل

جهت تبیین و توصیف بهتر سوال اصلی این پژوهش مبنی بر "علل عمده شکل‌گیری گروه‌های ضدسیستمی همانند داعش و جبهه النصره در خاورمیانه و به ویژه در عراق و سوریه" باید عنوان داشت که بروز و ظهور چنین عوامل ضدسیستمی‌ای در منطقه خاورمیانه، ناشی از پیوند عوامل ساختاری-ژئوپلیتیکی، ایدئولوژیکی، اکونومیکی موجود در هر سه سطح تحلیل (سیستمی، منطقه‌ای و سطح دولت-ملتی)<sup>۱</sup> و در راستای موازنه قوای نیروهای سیاسی سطوح سه‌گانه می‌باشد. بر این اساس، ابتدا از عوامل سیستمی (مانند نظم، تحولات ساختاری-ژئوپلیتیکی نظام بین‌الملل و نقش قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل) بحث می‌شود و در مرحله بعد، عوامل سطح منطقه‌ای (تحولات ساختاری ژئوپلیتیک نظم امنیتی خاورمیانه، پیوند عوامل ژئوپلیتیکی و هویتی منازعات) بررسی شده و در نهایت، در سطح دولت-ملت، به فرآیند دولت-ملت‌سازی شکننده در خاورمیانه (عراق و سوریه)، وجود عوامل گریز از مرکز (جنبش‌ها و گروه‌های ضدسیستمی) که به شکل خرده ناسیونالیستی و خرده دولتی فعالیت دارند (مانند اقلیت‌های نژادی و قومی نظیر کردها و گروه‌های مذهبی/سیاسی) پرداخته می‌شود. سیستم بین‌المللی نوین، به‌عنوان چارچوب اقدام دولت‌ها، امروزه بر اثر کارکرد نیروهای مختلف از جمله تکنولوژی، به گونه‌ای متحول گردیده است که شاخص‌های نوینی را در تعریف سیاست بین‌الملل ضروری ساخته است. علم روابط بین‌الملل یا سیاست بین‌الملل، امروزه از حالت علم روابط میان دولت‌ها خارج شده است و واحدهایی مانند گروه‌های غیردولتی، ساختارها، فرآیندهای سیستمی و... نیز به عنوان عناصری از علم روابط بین‌الملل مطرح شده‌اند؛ به همین سبب، می‌توان علم روابط بین‌الملل را به‌عنوان علم مطالعه نظم<sup>۲</sup> سیستمی تعریف کرد؛ سیستمی که در آن، دولت‌ها تنها به‌عنوان یکی از واحدهای متعدد موجود، مطرح می‌باشند. بین این واحدهای متنوع، کنش‌های متقابلی برقرار است و منافع متعارض خود را در درون

1. Nation-State

2. Order

سیستم نمایان ساخته‌اند؛ صرفاً پیشینه ملی ندارند و مرزبندی‌های درون سیستمی نیز از حالت سنتی خارج گردیده و قواعد متنوعی پدیدار شده‌اند. به عبارتی، ساختارها و فرآیندهای نوینی وجود دارند که مستلزم مطالعه‌اند. نظم مستلزم در نظر گرفتن واحدها - چه به صورت واحدهای دولتی یا غیردولتی - و کنش‌های متعدد متقابل بین آنان - اعم از سیاسی، اقتصادی و ... - و مرزبندی‌ها و قواعد مختلف می‌باشد؛ به عبارتی، ساختارها و فرآیندهای سیستمی و نیز ساماندهی سیستم و الگوهای رفتاری موجود در آن - به گونه‌ای که واحدهای سیستمی و عناصر آن بتوانند به اهداف خود دست پیدا کنند - را نیز وارد مقوله تبیین علمی خواهد ساخت. به طور خلاصه، در نظر گرفتن نظم به عنوان موضوع علم مذکور، چارچوب سیستمی، الگوهای رفتاری و ساماندهی الگوهای رفتاری را به عنوان بخش فراموش شده و یا ضروری وارد عرصه تبیین می‌سازد (قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۲-۲۳). یکی از مصادیق وجود بی‌نظمی سیستمی در روابط بین الملل، عواملی است که آن را از جهت اصلی منحرف می‌سازد و موجب عدم تعادل آن می‌گردد؛ به چنین عواملی "آنتروپی" گفته می‌شود. به این ترتیب، آنتروپی مثبت زوال سیستم را در پی دارد و سیستم‌های باز برای ادامه حیات و مقابله با آنتروپی مثبت ناچار به ایجاد آنتروپی منفی هستند. آنتروپی منفی نقش کاهنده آنتروپی مثبت را بر عهده دارد و با مفهوم "نظم" مترادف است. وجود بحران‌های محلی، منطقه‌ای و جنگ‌ها یکی از این آنتروپی‌های مثبت در جهت برهم زدن کارکرد سیستمی - یعنی نظم - هستند.

### بحران یا بی‌نظمی‌های سیستمی در روابط بین الملل

سیستم بین‌الملل نیز مانند سایر سیستم‌ها، تحت تأثیر عوامل و وضعیت‌های محیطی است و بنابراین، برخی از وضعیت‌های مذکور قادرند به عنوان آنتروپی عمل نموده و ساختارها و فرآیندهای درونی آن را تحت تأثیر قرار دهند و سیستم را از وضعیت تعادل خارج نماید. به عبارت دیگر، نقاط گسستی در تعاملات درون سیستمی ایجاد خواهد شد که سیستم مجبور به پاسخ در برابر آنها می‌باشد؛ چراکه در غیر این صورت، پایداری و حیات آن در معرض تهدید قرار خواهد گرفت. در چنین حالتی، ورودی‌های آشوب‌ساز افزایش یافته و می‌تواند منجر به شکست سیستم گردد و به عبارتی، سیستم را با بحران روبه‌رو نماید.

بحران را می‌توان تغییر در نوع یا افزایش شدت تعاملات آشوب‌ساز دانست که روابط بین واحدها و یا ساختارها و فرآیندهای سیستمی را بی‌ثبات نموده و به چالش می‌کشد. بحران‌ها

با اقدامات، حوادث و یا تغییرات محیطی مشخص می‌گردند که قبل از وقوع تخاصمات نظامی بروز می‌نمایند. از سوی دیگر، بحران‌ها ممکن است با جنگ و خشونت همراه باشند و یا به چنین خشونت‌هایی منتهی گردند؛ اما به هر حال، بحران‌ها فقط قبل از جنگ‌ها رخ نمی‌دهند بلکه ممکن است جنگ نیز بحران‌های متعددی را در پی داشته باشد. از سوی دیگر، بر اساس این که بحران‌ها در چه سطحی از سیستم رخ دهند، می‌توان آنها را به این شکل دسته‌بندی نمود: بحران‌های سیستمی، بحران‌های منطقه‌ای، محلی و بحران‌های ملی و داخلی.

در بحران‌های سیستمی، تعاملات آشوب‌ساز در میان واحدهای اصلی سیستم بین‌المللی رخ داده و به گونه‌ای است که ساختار و فرآیندهای سیستم را در معرض تهدید قرار می‌دهد و تمامی واحدهای سیستم از آن متأثر خواهند شد. بحران‌های منطقه‌ای نیز به دلیل تعاملات آشوب‌ساز در بخشی از سیستم - یعنی سیستم تابعه - ظاهر شده و در مرحله نخست، شاخص‌های موجود از جمله واحدها، کنش‌های متقابل، ساختارها، فرآیند و قواعد سیستمی حاکم بر منطقه را در معرض تهدید قرار می‌دهند. در این حوزه، برعکس بحران‌های سیستمی، بحران‌ها از قاعده هرم به رأس هرم سیستم جهانی سرایت می‌نمایند و به نوعی می‌توانند منجر به بحران‌های سیستمی شوند. بحران‌های محلی سومین نوع از بحران‌هایی هستند که ممکن است در سیستم بین‌الملل رخ دهند. این بحران‌ها معمولاً بین دو کشور به وجود می‌آیند و شدت تعاملات آشوب‌ساز به گونه‌ای است که روابط متقابل واحدهای درگیر را بی‌ثبات کرده و می‌تواند به جنگ بین آنها منجر شود. این نوع بحران‌ها نیز ظرفیت تبدیل به بحران‌های منطقه‌ای را دارا هستند اما معمولاً به بحران‌های سیستمی منجر نخواهند شد. سرانجام، چهارمین نوع بحران‌ها را باید ملی و داخلی دانست که در درون یکی از واحدهای سیستم بین‌الملل به وجود می‌آیند و معمولاً در قالب جنگ‌های داخلی، طغیان، شورش، کودتا و انقلاب نمود عینی می‌یابند و می‌توانند منجر به فروپاشی ساختارهای داخلی کشور به‌عنوان یک واحد سیستمی شوند. این نوع بحران‌ها نیز توان سرایت به مناطق و تبدیل شدن به بحران‌های محلی یا حداکثر، منطقه‌ای را خواهند داشت؛ اما در صورتی که بحران داخلی در یکی از واحدهای اصلی بین‌المللی رخ دهد، می‌تواند دارای آثار و نتایج سیستمی بوده و به نوعی بحران‌های سیستمی را در پی داشته باشد.

در صورت عدم کنترل بحران‌ها در روابط بین‌الملل، این بحران‌ها ممکن است در دو سطح افقی و عمودی گسترش یابند. در سطح عمودی، این احتمال وجود دارد که بحران‌های منطقه‌ای و یا بحران‌های ملی و محلی به بحران‌های سیستمی تبدیل شوند. از سوی دیگر،

بحران‌های در سطح افقی نیز ممکن است شدت یافته و به جنگ‌های تمام عیاری تبدیل شوند که خسارت‌های متعدد و سنگینی را بر طرفین و بر سیستم وارد نمایند. در حقیقت، چنانچه هر یک از عوامل زیر موجود باشند، بحران تشدید خواهد یافت؛ سیستم دارای ویژگی پلی سنتریک باشد، در خارج از بخش مسلط سیستم رخ داده و قدرت‌های برتر علاقه‌ای به پایان آن نداشته باشند، واحدهای درگیر از بعد جغرافیایی در کنار یکدیگر قرار داشته باشند، چندین بازیگر در آن درگیر شوند، تمایزات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی بین واحدهای درگیر از برجستگی خاصی برخوردار باشد، نزاع و بحران پیرامون موضوعات متعددی باشد، تفاوت قابل ملاحظه‌ای از نظر قدرت بین آنها وجود داشته باشد، هر کدام از حمایت‌های یکی از قدرت‌های عمده برخوردار باشند و منافع قدرت‌ها در تداوم بخشیدن به بحران باشد، سازوکار سیستمی از کارایی چندانی در مهار بحران برخوردار نباشد، منافع قدرت‌های بزرگ از تغییرات ژئوپلیتیکی بحران و برجستگی ژئواستراتژیکی بحران برای قدرت‌های بزرگ قابل توجه باشد (قاسمی، همان: ۲۶۹-۲۷۷).

چنانچه با مشاهده وضعیت خاورمیانه، عوامل تشدید بی‌نظمی و بحران سیستمی - به‌ویژه در عراق و سوریه - به شکل فعال قابل مشاهده هستند؛ بنابراین، نظم به الگوی ثابت روابط بین بازیگران بین‌المللی که دربرگیرنده اهداف مشترکی باشد، اطلاق می‌شود. اما نباید نظم را با صلح یا عدالت اشتباه گرفت؛ برای وجود نظم، دو شرط لازم است: نخست می‌باید بازیگران به طور ضمنی بپذیرند که به‌منظور پا برجا ماندن نظام بین‌الملل، روش‌های یکدستی را در زمینه‌های خاصی در پیش بگیرند؛ دوم اینکه، منازعات مسلحانه نباید بدان اندازه گسترده باشد که تمامیت نظام بین‌المللی را خدشه‌دار سازد. در همین راستا، برخی از واقع‌گرایان مصرانه تأکید می‌کنند که موازنه قوا، دیپلماسی و شکل گرفتن ائتلاف‌ها، بهترین راه برای حفظ نظم به شمار می‌آید و بین‌الملل‌گرایان لیبرال، به نقش نهادهای بین‌المللی در زمینه توسعه هنجارها و قوانین رفتار پذیرفته شده متقابل بها می‌دهند (Griffiths & O'Callaghan, 2009:427). یکی از عوامل برهم‌زننده نظم در خاورمیانه طی سال‌های اخیر، عوامل خرده‌دولتی در خاورمیانه به‌ویژه سازمان‌های سیاسی - مذهبی است که از تأثیر و نفوذ فراوانی بر جوامع این ناحیه از نظام بین‌الملل برخوردار می‌باشند؛ گروه‌هایی مانند سازمان‌های تروریستی و گروه‌های اقلیت نژادی - قومی و همچنین، مذهبیون افراطی (وهابی/سلفی) و گروه‌های پراکنده قومی که به دنبال یکی شدن (اتحاد) و استقلال هستند و توانسته‌اند تأثیرات چشمگیری را بر جوامع و دولت‌های منطقه داشته باشند و با اتخاذ راهبرد شورش مسلحانه و نه استحاله در دولت‌های



حاکم موجود، ضد سیستم دولت - ملتی حاضر جهت تضعیف آن اقدام کرده‌اند. جنبش‌های ضدسیستمی بین‌المللی و دولت - ملتی تأثیرات عمیقی را در روند فرآیند صلح در خاورمیانه بر جای نهاده‌اند. آنها همچنین منجر به مداخله خارجی سیستم بین‌المللی و رشد تنش بین سیستم بین‌المللی و خاورمیانه شده‌اند. ریشه تنش‌های ذکر شده در خاورمیانه، در مجموع، ترکیبی از عوامل خارجی و داخلی است که از یک سو، سیستم خاورمیانه را آسیب‌پذیر و قابل نفوذ ساخته و از سوی دیگر، منجر به شکل‌گیری بسترهای رشد و ظهور سازمان‌های مذهبی - سیاسی و الهام‌بخش جنبش‌های ضدسیستم بین‌المللی / دولت - ملتی در منطقه در قالب بازیگران خرده‌دولتی در خاورمیانه شده‌است (LIU, Zhongmin, 2010, 19)؛ بر این اساس، جهت تحلیل و بررسی علل ظهور عوامل ضدسیستمی در منطقه خاورمیانه، ابتدا به عوامل ساختاری نظام بین‌الملل و نقش قدرت‌های بزرگ و استراتژی آنها در منطقه مذکور اشاره می‌شود.

### ساختار ژئوپلیتیک سیستم بین‌المللی نوین و استراتژی امنیتی - نظامی آمریکا

اصولاً ساخت ژئوپلیتیک سیستم بین‌الملل، تأثیر مستقیمی را بر استراتژی کشورها از جمله هژمون به عنوان کارگزار نظم سیستمی بر جای خواهد گذاشت و اصلاً مرزبندی‌ها، سازوکارهای کنترلی خاصی را ضروری می‌سازد. حال با شکل‌گیری ژئوپلیتیک نوین، استراتژی ایالات متحده نیز متحول می‌گردد؛ از این‌رو، نیازهای استراتژیک آمریکا بر اساس نوع و ویژگی نقاط هدف آن، بر اثر تحولات ساختاری ژئوپلیتیک حادث شده، شکل می‌گیرد. نقاط هدف بیانگر مناطق ژئوپلیتیک هستند که در منطقه ژئواستراتژی آمریکا شکل گرفته و یا وجود داشته‌اند. از منظر هژمونیک، برخی از مناطق، محل رشد و نمو تهدیدات استراتژیک خواهند بود و عملاً در مقابل نظم هژمونیک مقاومت نشان خواهند داد. در این میان، دو نوع سیستم کنترل استراتژیک را می‌توان مشاهده کرد (قاسمی، ۱۳۸۹: ۸۹): ۱. سیستم کنترل استراتژیک مختص به مناطق امن؛ ۲. سیستم کنترل استراتژیک مختص مناطق آشوب (ژئوپلیتیک آشوب)؛ بنابراین، سیستمی با ویژگی‌هایی زیر، استراتژی نظامی امنیتی آمریکا در مناطق آشوب را تشکیل می‌دهد: ۱. معیار جغرافیایی سابق؛ ۲. معیار فرهنگی، تمدنی؛ ۳. معیار ابرقدرتی بودن آمریکا؛ ۴. ما در برابر دیگران و مناطق آشوب؛ ۵. جلوگیری از ایجاد انشقاق در نظم هژمونیک از طریق ایجاد آشوب‌های محلی و منطقه‌ای (قاسمی، ۱۳۸۹: ۹۷). جهانی شدن نامتقارن و شکل‌گیری مناطق آشوب و امن از دیگر ویژگی‌های محیط استراتژیک

نوین می‌باشد. به عبارتی دیگر، از این منظر، آمریکا با محیط منسجم و یکپارچه روبه‌رو نمی‌باشد بلکه هر بخشی از محیط، دارای ویژگی متمایزی است که فرصت‌ها و محدودیت‌ها و تهدیدات خاصی را در پی خواهد داشت و جنبش‌های ضدسیستمی موجود در هر گستره متفاوت و متمایز است. سرانجام، آنتروپی‌های مثبت متفاوتی وارد سیستم می‌شوند و به عبارتی، محیط نوین پروارنده آنتروپی‌ها مثبت خاص است. از دیدگاه ایالات متحده، امروز مهم‌ترین آنتروپی‌ها از ناحیه مناطق آشوب شکل می‌گیرد و بنابراین، مقابله با چنین آنتروپی‌هایی در رأس اهداف چرخه استراتژیک قرار دارد (قاسمی، ۱۳۸۹: ۸۷).

با توجه به تحولات ساختاری نظام بین‌المللی و ورود به نظام تک - چندقطبی جوزف جف، ما امروز در یک فضای گسست ساختاری قرار داریم؛ یعنی عقلانیت راهبری که مربوط به ساختار دوقطبی بود و والتز<sup>۱</sup> بر آن تأکید داشت که بحران‌های منطقه‌ای در ساختار دوقطبی قابلیت کنترل بیشتری دارد؛ این امر کاملاً مشخص است که امروز چون وضعیت ساختار مشخص نیست، بنابراین، زمینه برای این که بحران گسترش پیدا کند، وجود دارد؛ بر این اساس، یکی از دلایل اصلی که بحران سوریه و بحران‌های دیگر منطقه‌ای گسترش پیدا می‌کند، این است که ساختار قدرت بین‌المللی، از قابلیت لازم برای کنترل بحران برخوردار نمی‌باشد (متقی، ۱۳۹۵). تغییر ساختاری قدرت نظام بین‌الملل ۱۹۹۱ پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تبدیل از نظام دوقطبی منعطف به تک‌قطبی هژمونیک ارشادی و شروع نظم نوین بوش (پدر) با حمله آمریکا به افغانستان و عراق ۲۰۰۳ و شروع سیستم هژمونیک دستوری، استراتژی آمریکا در این سال‌ها تغییر نظام و جنگ پیشگیرانه و پیش‌دستانه بوده است؛ بنابراین، پس از سال ۲۰۰۸ و با روی کار آمدن دولت اوباما و شروع بحران مالی غرب، شاهد ورود به سیستمی هستیم که فاقد هژمون مسلط در نظام بین‌الملل می‌باشد و با حوادثی از قبیل بحران آبخزایی گرجستان، شکست اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶، شکل‌گیری سازمان همکاری شانگهای (ناتوی شرق)، بحران اوکراین ۲۰۱۴ و تصرف شبه جزیره کریمه توسط کرملین، حاکمیت دولت‌های حامی جمهوری اسلامی ایران در عراق، سوریه و لبنان به همراه موج خیزش در کشورهای اسلامی از مرکز خاورمیانه خلیج فارس (بحران بحرین و یمن) تا شمال آفریقا (لیبی و تونس) به همراه سقوط دست‌نشانندگان غرب در مصر، لیبی، یمن و تونس نیز روبه‌رو گردیده است.

1. Kenneth Waltz

هم‌زمان با بحران مالی سال ۲۰۰۸ غرب، ظهور چالشگران نوین نظام تک‌قطبی (نظیر روسیه، چین، کره شمالی، ایران، هند و برزیل) نیز روند شکل‌گیری نظم تک - چندقطبی هژمونیک که جوزف جف<sup>۱</sup> آن را نظم هژمونی مرکب<sup>۲</sup> می‌نامد، باعث تغییر تاکتیک دولت اوپاما از جنگ پیشگیرانه و تغییر رژیم سخت افزاری دوران بوش به بهره‌گیری از سیاست دیپلماسی اجبار بر ضد ایران و سوریه و راه‌اندازی و مدیریت جنگ نامتقارن یا نیابتی شده است که به‌منظور ضربه زدن به نقاط آسیب‌پذیر نظام بشار اسد، هم‌زمان با کاهش قدرت هژمونیک آمریکا و نیاز به ائتلاف‌سازی با متحدان و هم‌پیمانان منطقه‌ای در نظم تک - چندقطبی هژمونیک، جهت دفع / سرکوب و مدیریت تهدیدات امنیتی که به‌طورمستقیم متوجه منافع آمریکا در مناطق راهبردی جهان از جمله خاورمیانه و جنوب غرب آسیا می‌باشد، وارد عمل شده است. اوپاما - رئیس‌جمهور وقت آمریکا - در سخنرانی خود در ۲۸ می ۲۰۱۴ گفت: «اگر تهدید مستقیمی متوجه امنیت ایالات‌متحده آمریکا باشد، ما نباید به شکل مستقیم به مداخله و پاسخ‌گویی در مقام مقابله با آن براییم؛ بنابراین، از طریق همکاری با هم‌پیمانان خود در سراسر جهان و با فرآیند ائتلاف‌سازی با آن به مقابله برمی‌خیزیم.» درواقع، اوپاما قصد داشت تا با تلاش بیشتر بتواند محیط امنیتی در غرب آسیا را کنترل کند؛ البته بدون درگیری نظامی.

درنتیجه، شاهد بهره‌گیری آمریکا از جنبش‌های اجتماعی خاورمیانه هستیم که در این راستا، نخست، جنبش‌های شیعی منطقه را کنترل می‌نمایند و سپس با حکومت‌هایی که دارای دیدگاه رادیکال و ضدآمریکایی هستند، نیز مقابله می‌نمایند. این امر را می‌توان در ائتلاف بین آمریکا و عربستان در محیط آشوب خاورمیانه مشاهده کرد. گرچه به گفته اشتون کارتر - وزیر دفاع آمریکا - سیستم هژمونی مرکب دارای محدودیت‌هایی برای اعمال هژمونی و نظم موردنظر آمریکا، از سوی چالشگران نوینی چون روسیه، چین، ایران و کره شمالی تهدید می‌شود اما این سیستم دارای فرصت‌هایی نیز می‌باشد که به‌منظور جبهه‌بندی و قطبی‌سازی سیاسی نظام بین‌المللی از طریق گسترش دامنه بحران در مناطق آشوب و حساس، دشمنان و رقبای خود (مانند روسیه و ایران) را از طریق ائتلاف‌سازی و اعطای نقش‌های مختلف به متحدان خود در مناطقی که تهدید مستقیمی برای منافع و امنیت آمریکاست، مورد هدف قرار می‌دهد. وجه

1. Josef Jeff

۲. در هژمونی مرکب ما دیگر شاهد یک هژمون مسلط و بسیط آرمانی دوره بوش نمی‌باشیم بلکه شاهد افزایش قدرت بازیگران دیگر در برابر هژمونی آمریکا و بیشتر شدن همکاری هژمون با این قدرت‌ها جهت حل معضلات امنیتی جهان هستیم. الگوی کوچک‌شده آن در قالب کشورهای ۵+۱ قابل مشاهده است.

دیگر دیپلماسی اجبار تلاش اوباما در قالب سیاست محدودسازی قدرت کشورهای رادیکال از طریق آشوب سیاسی، انقلاب رنگی، جنگ نرم و گسترش بحران است. این الگو، بخشی از رفتار امنیتی اوباما در مواجهه با نیروهای مقاومت، محور اصلی رویارویی با هر نوع تهدیدی بر ضد منافع امنیتی آمریکا و متحدانش در منطقه، از جمله امنیت اسرائیل در منطقه آشوب است. آنچه آمریکا در ارتباط با گسترش بحران و سازماندهی آشوب سیاسی در سوریه مورد استفاده قرار داده است را می‌توان جلوه‌ای از منازعه کم‌شدت با الگوی نامتقارن دانست. این امر، بر اساس ابزارهای اجتماعی، رسانه‌ای، امنیتی و ایدئولوژیک سازماندهی می‌شود؛ به عبارت دیگر، نشانه‌هایی از جنگ نوع چهارم در خاورمیانه یا همان منازعه نامتقارن در محیط امنیتی این منطقه، با هدف تبدیل کشورهای محور مقاومت که با سیاست‌های آمریکا و متحدان منطقه‌ای این کشور در تعارض‌اند، به دولت‌های فرومانده<sup>۱</sup> قابل مشاهده است. این واژه در برابر حکمرانی مطلوب<sup>۲</sup> قرار می‌گیرد که دولت پاسخگور مدنظر است.

طبق گزارش مرکز تحقیقات گلوبال ریسرچ، آمریکا به شکلی مستقیم و با استفاده از سازمان‌های تروریستی (داعش در سوریه) و نهادهای امنیتی خود مانند بلک واتر در (یمن) و با تغییر حاکمیت<sup>۳</sup> و جنگ اقتصادی (تحریم علیه کره شمالی، ایران و سوریه) و جنگ داخلی (اوکراین) در حال بی‌ثبات‌سازی کشورهای باثبات در جهان است. فرآیند ناامن کردن کشورهای باثبات در دستور کار سازمان پیمان آتلانتیک شمالی، ناتو و آمریکا است (Research:2015). در واقع، دیپلماسی اجبار ابزار قدرت هژمون در حال ضعف در مناطق آشوب می‌باشد. در این راهبرد، سطح مشخصی از ناامنی کنترل شده ایجاد می‌شود تا به واسطه آن، تحرکات سیاسی هر بازیگر از طریق ایجاد ناامنی، قابل مدیریت باشد. در واقع، حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، مرحله دوم دولت‌سازی در عراق بود. در این میان، بسیاری از کارشناسان معتقدند که رشد گروه‌های افراطی یکی از میراث‌های حمله نظامیان آمریکایی به عراق در سال ۲۰۰۳ و خلأ پس از آن است که به عبارت دیگر، پیامد بحران دولت - ملت‌سازی جدید در دوران پس از تهاجم به عراق می‌باشد. (Afrasiabi,2014,218). طرح منطقه خاورمیانه بزرگ از سوی آمریکا در کانون رقابت‌های جهانی قرار دارد. این منطقه در راهبردهای سیاست

۱. عنوان فرومانده به دولتهایی اطلاق می‌شود که به دلیل فقدان توسعه سیاسی و اقتصادی قادر به تأمین امنیت در ابعاد نظامی - انسانی برای شهروندان خود در ابعاد درون مرزی (مهاجمان داخلی) و بین المللی در برابر تهاجمات خارجی نیستند؛ مانند سومالی.

2. Good Governance

3. Regime Change

خارجی قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به گونه‌ای که این منطقه به کانون اصلی رقابت‌های این قدرت‌ها تبدیل شده است. با رویکردی متأثر از نظریه سر هالفرد مکیندر<sup>۱</sup> - جغرافیدان بریتانیایی - این منطقه را می‌توان "هارتلند نوین" خواند (Mackinder, 1942; PP421-444; Mackinder, 1904). از سویی دیگر، اکسلرود بر این اعتقاد است که اگر در فرآیند سیاست بین‌الملل، کشورها حاضر به پذیرش دیپلماسی اجبار و یا متقاعدسازی از طریق ابزارهای اجبارآمیز نگردند، در آن شرایط، زمینه لازم برای شکل‌گیری جنگ به وجود می‌آید. به این ترتیب، دیپلماسی اجبار به منزله بهره‌گیری از ابزارهای دیپلماتیک و امنیتی برای تحقق اهداف راهبردی می‌باشد؛ اهدافی که اگر مورد توجه بازیگران رقیب قرار نگیرد، با واکنش بازیگر قدرتمند روبه‌رو خواهد شد. به این ترتیب، علت اصلی به‌کارگیری دیپلماسی اجبار و تصاعد بحران در سوریه از سوی آمریکا را می‌توان هژمونیک‌گرایی راهبردی دانست (مصلی نژاد، ۱۳۹۳: ۷۴). این رویکرد بر اساس رهیافت نئورئالیسم تهاجمی جان مرشایمر<sup>۲</sup> قابل تبیین است. مطالعات امنیتی در دهه ۱۹۹۰ با تغییرات پارامتری در مقایسه با سال‌های جنگ سرد روبه‌رو گردید که علت آن را می‌توان ظهور بازیگران جدیدی دانست که نقش تعیین‌کننده‌ای را در سیاست بین‌الملل و فرآیندهای تحول منطقه‌ای ایفا نمودند. "جمیز روزنا"<sup>۳</sup> بر این اعتقاد است که عصر جدید با جلوه‌هایی از منازعه غیرقابل کنترل روبه‌روست. وی نظریه سیاست و امنیت در جهان آشوب زده<sup>۴</sup> را ارائه داد که بر اساس آن، ماهیت قدرت و منازعه در نظام منطقه‌ای و بین‌المللی دگرگون گردیده و بازیگران جدید و غیردولتی توانسته‌اند بر معادلات قدرت تأثیرگذار باشند (مصلی نژاد، ۱۳۹۳: ۷۴). در چنین شرایطی، منازعات نامتقارن جلوه‌ای از کنش سیاسی و امنیتی محسوب می‌شود که مبتنی بر "قدرت نابرابر بازیگران" خواهد بود. آنچه در سوریه شکل گرفته است را می‌توان انعکاس سیاست امنیتی آمریکا برای گسترش قالب‌های هویت نامتقارن بر ضد دولت سوریه دانست. در این فرآیند، دولت سوریه در برابر فشارهای سیاسی و اجتماعی جدیدی قرار گرفته است که مطلوبیت امنیتی آن کشور را خدشه‌دار می‌کند. نشانه‌های هنجاری که مشروعیت بخش قدرت دولت سوریه محسوب می‌شود، مورد انتقاد قرار گرفته است (Sahdid, 2011, 4).

1. Mackinder

2. Mearsheimer

3. Rosenau

4. Politics in a Turbulance World

به گفته جان گارنت، جنگ نامتقارن به جنگی اطلاق می‌شود که در آن، از تحلیل و ارزیابی نقاط قوت دشمن اجتناب می‌شود. کشورهایی که در نبرد نامتقارن درگیر می‌شوند، تمایلی به تحلیل برتری‌های مشهود بازیگر رقیب که دارای توانمندی جهانی است، ندارند و ترجیح می‌دهند تا برتری‌های نسبی خود را مورد ارزیابی قرار دهند. برتری‌های نسبی این افراد بر نقاط ضعف دشمن متمرکز می‌شود و بنابراین، چنین کشورهایی تلاش می‌کنند تا عدم تقارن لازم را بر اساس آسیب‌پذیری و نقاط ضعف دشمن تحلیل نمایند. به هر میزانی که چنین شاخص‌هایی فراگیرتر باشد، احتمال تأکید بر جنگ نامتقارن از سوی بازیگران منطقه‌ای، افزایش می‌یابد؛ بنابراین، منازعه نامتقارن در محیط‌های منطقه‌ای از امکان‌پذیری بیشتری برخوردار است (Garnett, 2005: 32).

مشابه این اقدامات اوباما در مناطق آشوب بر ضد حکومت سوریه را دولت بوش در چارچوب گسترش انقلاب‌های رنگی در آسیای مرکزی، قفقاز و شرق اروپا مورد پیگیری قرار داد (Hass, 2005, 9)؛ بنابراین، از جمله زمینه‌های بین‌المللی رشد و گسترش داعش می‌توان به وجود اسناد و ویدیوهای بسیاری هم‌زمان با گفته‌های ژنرال قاسم سلیمانی و فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اشاره داشت که چندی پیش منتشر شد و نشان می‌داد که نیروهای آمریکایی در حین عملیات ارتش عراق و بسیج مردمی<sup>۱</sup> در منطقه ضلوعیه، به پشتیبانی از داعش پرداخته است. همچنین، آمریکا متهم است که بعضی از مردان بسیج مردمی عراق را با ارائه پشتیبانی اطلاعاتی به داعش پاکسازی کرده است (خبرگزاری "اون لاین"، ۲۰۱۴/۱۲/۲۹). به نظر می‌رسد که علت این اقدام آمریکا، ترس از بازگشت جنگجویان خارجی به غرب و تشکیل سازمان‌های تروریستی و تهدید آنها است؛ بنابراین، آمریکا در تلاش است تا ارتش و بسیج مردمی عراق و داعش - به‌عنوان دو طرف معادله - ضعیف باقی بمانند تا عراق وضعیت مناطق آشوب خود را حفظ کند و آمریکا دورتر از سرزمین خود با داعش مبارزه کند. در نشست سران ناتو در ۸ جولای ۲۰۱۵ ورشو لهستان، آمریکا برای متحدان منطقه‌ای خود (از جمله عربستان و ترکیه) اجازه مداخله در محیط‌های بحرانی (مانند سوریه و عراق) به‌منظور کنترل بحران را صادر کرد (warsaw: 2015)؛ بر این اساس، تحرکات عربستان در یمن، سوریه، بحرین و همچنین، تحرکات ترکیه در موصل و حلب، در همین راستا قابل ارزیابی است.

در واقع، بهترین سیاست خارجی، آن است که به طرح‌ریزی سناریو در نظام بین‌الملل اقدام نماید تا بازیگران و قدرت‌های دیگر در متن سناریو در جهت تأمین غیرمستقیم و ناخودآگاه

۱. با الگوگیری از مدل بسیج مستضعفین جمهوری اسلامی ایران، بسیج مردمی عراق به "حشد الشعبی" معروف شده است.

منافع کشور طراح، بازی کنند و کشور طراح نیز در نقش کارگردان در نمایش قدرت ظاهر شود و این همان نقشی بود که آمریکا در تحولات مزبور ایفا کرد.

### سطح تحلیل منطقه‌ای و مشکلات ساختاری قدرت در خاورمیانه

هم‌زمان با روند تحول سیستم بین‌الملل و گسترش ارتباطات و در نتیجه، کم‌رنگ شدن مرزهای جغرافیایی که سبب طرح مناطق در قالب شبکه ژئوپلیتیکی شد، امنیت بر اساس گونه‌های متمایز شبکه‌ها و تعامل بین متغیرهای ژئوپلیتیکی آنها با نوع سازه شبکه و وضعیت امنیتی ناشی از آن در قالب مداخله خارجی و پیامدهای مرتبط بر آن شکل می‌گیرد. در کاربرد الگوی مزبور، در شبکه منطقه‌ای خاورمیانه نیز این فرضیه مطرح می‌شود که به دلیل نوع سازه شبکه مذکور - یعنی نوع فاقد معیار بودن آن - و همچنین، متغیرهای ژئوپلیتیکی آن با تعامل زیاد، مداخله خارجی جنبه منفی یافته‌اند. شبکه خاورمیانه در وضعیت "تهدیدات خارجی زیاد، قابلیت منطقه‌ای کم، ظرفیت سیاسی منطقه‌ای کم" قرار می‌گیرد که نتیجه آن، ترکیب مداخله خارجی و آسیب‌پذیری‌های داخلی به‌عنوان مهم‌ترین تهدید بر ضد امنیت منطقه‌ای واحدهای حاضر در شبکه می‌باشد. شبکه‌های منطقه‌ای خاورمیانه جزء الگوی **فاقد معیار** که در آن کانون‌های منطقه‌ای شکل گرفته‌اند، قرار می‌گیرند؛ بنابراین، هنوز به مرحله سامان‌دهی کامل نرسیده‌اند و همچنان، قانون توزیع قدرت بر آنها حاکم است (قاسمی، ۱۳۸۷: ۱۰۲-۱۰۰).

مهم‌ترین متغیرهای شبکه ژئوپلیتیکی فاقد معیار خاورمیانه عبارتند از: خوشه‌ای بودن شبکه، وجود کانون‌های منطقه‌ای، قدرت محوری شبکه، انشقاق‌های درونی، پیامدهای شبکه امنیت منطقه‌ای فاقد معیار خاورمیانه، فراوانی مداخله خارجی، عدم مدیریت ورودی‌های خارجی، متمایز بودن واحدها از منظر آسیب‌های ناشی از مداخله خارجی، آسیب‌پذیری مرزها، آسیب‌پذیری نظام‌های سیاسی از مداخله خارجی اما به‌صورت متمایز، نبود جامعه امنیتی جامع در شبکه و وجود الگوهای رفتاری مدیریتی متمایز در خوشه‌ها، فراوانی پایگاه‌سازی در منطقه از سوی قدرت‌های خارجی، دوگانه بودن هدف از پایگاه‌سازی، هدف قرار دادن برخی واحدهای منطقه و واحدهای برون منطقه‌ای. این منابع قدرت عبارتند از: منابع سرزمینی، منابع ایدئولوژیکی، منابع اقتصادی و مهم‌ترین آن، منابع امنیتی در سیستم برای بازیگران از جمله بازیگران نوظهور در نظام بین‌الملل. منابع امنیتی برای بازیگران، در واقع، اشاره به اصل منافع حیاتی و درجه اول - که همان امنیت و اصل بقا مطابق دیدگاه واقع‌گرایی در روابط

بین‌الملل است - بقای پیش‌شرط حصول به کلیه هدف‌های ملی تلقی می‌شود؛ خواه این‌گونه هدف‌ها در جهت کسب قدرت باشد یا حفظ استقلال (قوام، ۱۳۸۸: ۳۵۹).

در صورتی که سیستم خواهان ایجاد نظم بین‌المللی و شکل بخشیدن به الگوهای رفتاری صلح‌آمیز است، بایستی دولت‌ها را از درگیر شدن در فعالیت‌های ایجادکننده آشوب باز دارد و همچنین، با تدارک منابع (اقتصادی، سرزمینی، امنیتی و ایدئولوژیکی) به‌صورت کافی بین بازیگران، از بی‌نظمی سیستمی جلوگیری کند (قاسمی، همان: ۸۴). در واقع، منبع ایجاد الگوهای رفتاری ستیزشی در روابط بین‌الملل ناشی از منافع متعارضی است که بر اثر نبود کارکرد مطلوب سیستم بین‌الملل در توزیع و تدارک منابع کافی قدرت برای بازیگران ایجاد شده است و باعث ایجاد عوامل آشوب‌ساز گردیده و بی‌نظمی را در کل سیستم در پی دارد.

در دوران جنگ سرد، بسیاری از ستیزش‌های جنوب تحت‌تأثیر سیاست‌های ابرقدرت‌ها و نیز قدرت‌های بزرگ قرار داشت؛ در واقع، بهترین مثال برای این نوع جنگ‌ها را می‌توان در دوران جنگ سرد مشاهده کرد. ایالات متحده و شوروی سابق هرگز به‌طور مستقیم با یکدیگر به جنگ نپرداختند اما بیش از ۲۰ میلیون انسان در جهان سوم به‌خاطر دخالت در جنگ‌هایی که "جنگ بین نوجه‌ها"<sup>۱</sup> خوانده می‌شود، در نیمه دوم سده بیستم به قتل رسیدند (Griffiths & O'Callaghan, 2009, 23-626). اما تعارضات موجود در جنوب بعد از پایان جنگ سرد، اغلب تحت‌تأثیر تحولات داخلی این‌گونه جوامع است؛ هرچند نمی‌توان در این مورد ویژگی‌های ساختاری نظام بین‌الملل را نادیده گرفت ولی تشدید بحران هویت، تقابل میان خرده ناسیونالیست‌ها و ناسیونالیسم کلان، به شکل جنبش‌های گریز از مرکز یا جنبش‌های ضدسیستم بین‌المللی / دولت - ملتی مساعی برای دولت - ملت‌سازی، از جمله مواردی است که موجب بروز تعارض در کشورهای جوامع جنوب شده و به نحوی از انحا با مسئله توسعه‌نیافتگی گره خورده است. در واقع دولت‌های جوامع جنوب، به‌ویژه خاورمیانه، محصول و الگوی ناقص وستفالیاستند؛ به عبارت دیگر، تا زمانی که فرآیند دولت - ملت‌سازی تکمیل نشده است، بی‌نظمی و بی‌ثباتی همچنان در روابط بین‌الملل وجود خواهد داشت. به هر حال، مسئله نظم بین‌المللی نمی‌تواند جدا از مسائل نظم داخلی باشد (قوام، ۱۳۸۸: ۳۹۹-۳۹۸). در این میان، وجود منابع محیطی ستیزش در روابط بین‌الملل - به‌ویژه خاورمیانه - و درهم تنیدگی این عوامل با یکدیگر در این منطقه، موجب بروز تعارضات شدید بین بازیگران اصلی واقع در جنوب غرب

1. Proxy Wars



آسیا شده است. در خصوص موضوع روابط بین‌الملل - یعنی نظم و عناصر تشکیل دهنده آن - نگرش محیطی از ویژگی‌های متمایزی برخوردار است. از این منظر، روابط بین‌الملل، مطالعه دولت‌ها و دیگر واحدهای موجود در درون محیط فضایی آنهاست و در دوره نوین، به‌طور کلی، بر محیط سیستم بین‌المللی تأکید دارد. این محیط می‌تواند از اشکال گوناگونی از جمله جغرافیایی، فرهنگی، اقتصادی و ... برخوردار باشد. اصولاً در نگرش سیستمی به پدیده نظم، عناصر متعددی در قالب چارچوب کارکردی آن مطرح می‌باشد. نگرش‌های محیطی محور، بر تأثیر محیط سیستمی بر سایر عناصر و یا کنش متقابل بین آنها و در نتیجه، تأثیر بر الگوهای رفتاری و ساماندهی الگوهای مذکور تأکید دارند. مهم‌ترین شاخه‌های نگرش محیطی عبارتند از عوامل ژئوپلیتیکی؛ یعنی جغرافیای سیاسی، ژئوکالچرال و ژئواکونومیکی؛ که این عوامل در پیوند با یکدیگر، تعارض منافع بازیگران در محیط خاورمیانه و غرب آسیا را به‌وجود آورده‌اند.

### عامل ژئوپلیتیک هویتی (منابع ایدئولوژیکی/ارزشی) بحران در سیستم خاورمیانه

جغرافیای سیاسی به بررسی رابطه بین جغرافیا و سیاست (قدرت) پرداخته و تأثیر سیاست را بر عنصر جغرافیا به عنوان مرکز ثقل تحلیلی دستگاه نظری خود انتخاب می‌نماید. نزدیک‌ترین شاخه به جغرافیای سیاسی، ژئوپلیتیک است که ضمن تمرکز بر روابط جغرافیا و سیاست، قدرت را در ابعاد ژئوپلیتیکی آن بررسی می‌کند. از دیدگاه ساموئل کوهن<sup>۱</sup>، ژئوپلیتیک رابطه بین قدرت سیاسی بین‌المللی و محیط جغرافیایی را مورد بررسی قرار می‌دهد. به طور کلی، ژئوپلیتیک به جغرافیا از منظر تأثیرگذاری آن بر میزان قدرت بازیگران و تأثیر آن بر چرخه قدرت جهانی می‌نگرد. در مجموع، ژئوپلیتیک بر مبنای واقع‌گرایی بنیان نهاده شده است و مفهوم تحلیلی آن، یعنی قدرت و نحوه دستیابی و افزایش آن را در دستور کار خود قرار می‌دهد. در اینجا سیستم به عنوان سیستمی آنارشیک تصور می‌گردد که در آن، اصل خودیاری به‌عنوان مهم‌ترین اصل تجلی می‌کند؛ به همین سبب، قدرت نقشی اساسی در دستیابی به اهداف بازیگران خواهد داشت و جغرافیا عاملی است که می‌تواند فراهم‌کننده قدرت در سیستم مذکور باشد (Bellamy, 2006, 35). این میان پیوند عامل (جغرافیای سیاسی) و منابع فرهنگی (ایدئولوژی) برخاسته از نحله‌های اسلامی (اخوانی، سلفی و انقلابی) نوعی جدال ژئوپلیتیک

1. Kohen

هویتی را سبب گشته است که بازیگران منطقه (از جمله ایران، عربستان و ترکیه) به منظور اعاده نظم مورد نظر خود جهت موازنه قوای منطقه‌ای در خاورمیانه، به حمایت از گروه‌های درگیر در کشورهای نقطه هدف (عراق و سوریه) می‌پردازند.

در همین راستا، اسلام سلفی تکفیری - که میراث وهابیت در شبه جزیره عربستان است و به گفتمان نو بنیادگرایان و القاعده تسری یافته است - تحولات اجتماعی - سیاسی را هر چند به طور ابزاری، با تفاسیر مختلف قرآنی توجیه می‌کند و آن پدیده‌ای بود که از طریق وهابیت ساکن عربستان به طور رسمی گسترش یافت (موثقی، ۱۳۸۰: ۱۵۶، ۱۴۵). به هر حال، جهانی شدن عوامل ملی‌گرایی و منطقه‌گرایی را سست می‌کند و هویت‌های جدیدی خلق می‌کند که بیشتر جنبه جهانی دارد تا ملی و منطقه‌ای. در نیمه دوم قرن بیستم، به ویژه از دهه ۱۹۷۰ به بعد، دو تحول عمده در پهنه جهانی رخ داده است که هر دو از اهمیت زیادی برخوردار است. با وجود این، باور به "پایان ایدئولوژی" رویکرد به دین در سطح جهان، به ویژه در جهان سوم، رو به فزونی گذاشته و این امر، غربی‌ها را به کاوش در عرفان شرقی و ادیان واداشته است و اهمیت هویت‌های دینی در عصر جهانی شدن را دوچندان ساخته است (Haynes, 1999, 12). جریان سلفی تکفیری در مقابل بسیاری از مسائل، به بهانه‌هایی مانند شرک و بدعت مبارزه می‌کردند و پای‌بند به ظواهر احکام قرآن و سنت بودند و در این راه تعصب شدیدی به خرج می‌دادند. ریشه‌های سلفی‌گری، به ابن تیمیّه می‌رسد؛ شخصی که معتقد به بازگشت به متون دست‌نخورده سلف صالح و پیروی از بایدها و نبایدها، بدون دخالت عقل بشری در فهم نص است. شاید بتوان این جریان را سرآغاز نشر افکار و اندیشه‌های انحرافی دانست (روحی، ۱۳۹۳: ۲۲). با اعلام حکم جهاد القاعده در حوادث ۱۱ سپتامبر، گفتمان اسلام سلفی در آستانه امنیتی شدن قرار گرفت. با ورود شورای امنیت در صدر قطعنامه‌های ضد تروریسم، گفتمان اسلام سلفی، به طور رسمی به مسئله‌ای امنیتی در چارچوب صلح و امنیت بین‌المللی مبدل شد (آسایش طلب: ۱۳۸۴، ۱۰۹۱). در همین راستا، گفتمان مشترک سازمان الجهاد و القاعده در افغانستان پس از حوادث ۱۱ سپتامبر امنیت خاورمیانه را در صدر توجهات جهانی قرار داد.

سازمان الجهاد و القاعده، اصول جدیدی را درباره مسلمانان ارائه دادند که در نهایت، تنها از طریق جهاد دائمی می‌توان به آن رسید. از نظر الجهاد، شکست و کوتاهی مسلمانان و رهبران‌شان در اجرای تعهدات اسلام، آنها را کافر خواهد کرد. این گروه، دلیل اصلی قتل انور سادات را ضرورت جنگیدن با ائمه کفر برشمردند. سازمان جدید که از آن به عنوان "جهاد نوین"

یاد شده است، در افغانستان شکل گرفت. این سازمان، تحت رهبری ایمن الظواهری فیزیکیان و "محمد شوقی اسلامبولی" برادر خالد اسلامبولی قرار داشت. اهمیت پیوستن اعضای الجهاد و برخی سازمان‌های عربی به بن لادن آنجا بود که با تحت‌تأثیر قرار دادن بن لادن باعث افراطی شدن القاعده گردیدند. در واقع، ترکیب گفتمان الجهاد مصری (اخوانی قطب) و گفتمان القاعده عربستانی، گفتمان اسلام سلفی قرن بیست و یکم را رقم زد که دامنه آن جهانی شدن امنیت خاورمیانه است (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۹۰).

تمامی کشورهای خاورمیانه در سال‌های بعد از جنگ سرد، از نشانه‌های کنش هویتی بهره گرفته‌اند؛ بنابراین، هویت را باید بخشی از معادله قدرت در رقابت‌های منطقه‌ای دانست. هویت‌گرایی ماهیتی منازعه‌آمیز در محیط امنیتی خاورمیانه پیدا کرده است و جدال‌های امنیتی خاورمیانه را باید انعکاس ایجاد پادگفتمان هویتی برای کاهش قدرت منطقه‌ای ایران دانست. پادگفتمان در برابر گفتمان هویتی ایران شکل گرفته است و نقش‌آفرینی قدرت‌های بزرگ در بحران سوریه را باید انعکاس گسترش تضادهای ژئوپلیتیکی بر ضد ایران دانست. از ویژگی‌های منحصربه‌فرد شیعیان در خاورمیانه، تمرکز جغرافیایی است که به آنان موقعیت استراتژیک بخشیده است. حلقه‌زدن کشورهای دارای جمعیت شیعی به دور جمهوری اسلامی ایران ایران به‌عنوان یک نظام الهام‌بخش و تأثیرگذار، اهمیت دیگری به موقعیت ژئوپلیتیکی شیعیان با محوریت اسلام سیاسی جمهوری اسلامی ایران داده است.

بنابراین، با تحولات موج خیزش در ممالک اسلامی در کشورهای اقتدارگرایی چون مصر، لیبی، یمن و بحرین - به ویژه دو کشور اخیر که مردمانشان هویتی شیعی داشته‌اند و از حقوق سیاسی در ساختار حکومتی طی سالیان دور محروم شده‌اند - عربستان و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس که از ساختار الیگارشی سنتی که با اصل خاندانی - پادشاهی حکومت را اداره می‌کنند، همچون "اتحادیه پروس" در تاریخ روابط بین‌الملل، خواهان حفظ وضع موجود در برابر تحولات اجتماعی هستند.

در فصل هفتم کتاب "برخورد تمدن‌ها" اثر هانتینگتون موضوعی با عنوان "مرزهای خونین جهان اسلام" وجود دارد که در آن تأکید شده است که یک فضای تعارض در حوزه تمدنی و ایدئولوژیک وجود دارد و اشاره می‌کند که جهان اسلام، هم در درون خود دچار درگیری است و هم در بین کشورهای اسلامی و هم بین جهان اسلام و جهان غرب. فصل هفتم این کتاب فصل بسیار مهمی است؛ به این دلیل که حوزه‌های اصلی درگیری بازیگران را در فضای جهان اسلام

نشان می‌دهد. در این شرایط، طبیعی است که دیگر چیزی به نام state باقی نمی‌ماند. امروز مسئله اصلی‌ای که در حوزه روابط بین‌الملل در حال تحول بوده و بر شکل‌بندی‌های ژئوپولیتیکی تأثیر می‌گذارد - حداقل در منطقه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم - مشروعیت نداشتن state است؛ زیرا نیروهای فراملی<sup>۱</sup> و خرده ملی در آن فعال هستند (متقی، ۱۳۹۵). داعش در واقع، نسل دوم تروریسم و افراط‌گرایی القاعده به شمار می‌رود و اگر زمانی القاعده غیرمسلمانان را هدف قرار می‌داد، امروز داعش و گروه‌های مشابه، با استراتژی دشمن نزدیک، مسلمانان را نیز قربانی می‌کنند. یکی از گزارش‌های اطلاعاتی انگلیس<sup>۲</sup> که در نشریه تایمز به چاپ رسیده است، نشان می‌دهد که ابوبکر البغدادی اساساً بازتولید سیاست‌های آمریکا در منطقه، به‌ویژه در سوریه و مرتبط با سازمان‌های جاسوسی<sup>۳</sup> این کشور است (سادات، ۱۳۹۳: ۱۳۰). محور غربی - عربی با اتخاذ استراتژی جنگ‌های فرقه‌ای با ماهیتی مذهبی بین شیعه و اهل تسنن سعی در توقف و سرکوب حرکت دومینووار خیزش اسلامی در کشورهای هم‌جوار (یمن و بحرین) داشته‌اند؛ بنابراین، در این میان، سوریه نقطه هدف و مخرج مشترک محور غربی - عربی به‌منظور جلوگیری و کنترل جنبش‌های شیعی و اسلام سیاسی بود و از طریق به‌کارگیری جنگ فرقه‌ای / مذهبی در قالب جنگ نامتقارن و با استفاده از نقاط آسیب‌پذیر سوریه - یعنی قشر و اخوانی‌های ناراضی - موجبات تشدید فعالیت‌های جنبش‌های ضدسیستمی / دولتی در کشورهایی چون عراق و سوریه - که در خط مقدم محور مقاومت بودند - را فراهم ساخت.

### عامل (ژئواکونومیک) بحران در سیستم خاورمیانه

اولین ویژگی منطقه‌ای خاورمیانه، موقعیت برجسته آن در تأمین انرژی جهان و اهمیت آن در چرخه مزبور است و مصرف نفت و گاز طبیعی جهان، بیانگر وابستگی سایر مناطق جهان به شبکه خاورمیانه و واحدهای موجود در آن می‌باشد و از این منظر، نوعی پیوند استراتژیک و کارکردی بین آنها برقرار است. مطابق نظریه روزکرانس، یکی از منابع قدرت که عدم عرضه کافی آن از سوی سیستم بین‌المللی موجب بروز رفتارهای تعارضی در یک منطقه می‌شود، وجود منابع اقتصادی / ژاکنونومیک است. به لحاظ جغرافیایی، مهم‌ترین بخش‌های خاورمیانه و به‌خصوص خلیج فارس، در اختیار شیعیان است.

1. Trans-nation

2. MI6

3. (Central Intelligence Agency)CIA

به تعبیر فرانسوا توال، خلیج فارس از نظر جغرافیای مذهبی تحت سلطه شیعیان است و به گفته نوام چامسکی «از سر یک تصادف، جغرافیایی منابع اصلی نفت جهان عمدتاً در مناطق شیعه‌نشین خاورمیانه یعنی جنوب عراق (بصره)، مناطق شرق عربستان (قطیف/قوار) و ایران (خلیج فارس) قرار گرفته است» (Chomsky, 2007, 85). میدان نفتی "رومیله" در جنوب عراق با تولید روزانه ۲ میلیون بشکه نفت خام، منطقه "بورگان" در جنوب کویت، محل بارگیری نفت خام استخراج‌شده از میدان نفتی بورگان با تولید روزانه ۱/۷ میلیون بشکه، ابر میدان نفتی عربستان (قوار) در منطقه ظهران با تولید روزانه ۵ میلیون بشکه در روز، همگی در مناطق شیعه‌نشین کشورهای مذکور قرار دارند (<http://forbes.com/energysource/2011>). تصرف منابع آبی دجله و فرات توسط گروه‌های تروریستی - تکفیری داعش در عراق، نقش منابع آبی در سیاست و قدرت بین‌المللی به‌عنوان اهرم فشار در جنگ‌های نوین را در قالب سیاست هیدروپلیتیک<sup>۱</sup> نشان داد. همچنین، تصرف منابع نفتی عراق و سوریه و لیبی و فروش آن در بازارهای جهانی اهمیت عنصر اکونومیکی این منطقه را نشان می‌دهد. حضور در یمن با هدف تصرف مسیرهای استراتژیکی خلیج عدن و باب‌المنندب به‌منظور ایجاد خلل در صادرات نفت ایران، یکی دیگر از اهداف جنگ نیابتی عربستان با ابزارهای تروریستی است.

در همین راستا، یکی از مهم‌ترین منابع مالی داعش در منطقه، وجود همین ذخایر نفتی است؛ به شکلی که می‌توان به موارد زیر اشاره داشت: حصول مبالغی از تریلی‌های نفتکش خارج شده از پالایشگاه نفت بیجی در حدود ۵ میلیون دلار در ظرف ۵ سال گذشته، درآمدی معادل نیم میلیون دلار روزانه در سال گذشته از چاه‌های نفت رقه، زمه، منطقه نفتی الثوره و همچنین، منطقه نفتی جبسه، بعد از تسلط داعش بر منطقه الشدادی به شکلی که ظرف شش ماه، روزانه در حدود یک میلیون دلار نفت استخراج شده است، منطقه نفتی کونیکو ۵۰۰ هزار دلار روزانه، طی شش ماه و منطقه نفتی جفره با منابع نفت و گاز، با میانگین ۴۰۰ هزار دلار درآمد سالانه (نظری، المسیری، ۱۳۹۳: ۱۰۲).

### تنوع نقش راهبردی - تاکتیکی بازیگران و تشدید بحران خاورمیانه

شکل‌گیری الگوهای رفتاری در سیستم بین‌المللی خاورمیانه نتیجه فقدان سازوکارهایی جهت ساماندهی آنها از طریق رژیم‌های بین‌المللی است. رفتار تعارض‌آمیز احتمالاً زمانی به وجود

1. Hydropolitic

می‌آید که بازیگر الف موقعیتی ناسازگار با آرزوها، اهداف و منافع بازیگر ب کسب نماید؛ یعنی زمانی که به نظر می‌رسد هرگونه حرکت یکی از طرفین در حوزه موردنظر، موقعیت طرف یا طرف‌های دیگر را به خطر بیندازد. پس در ساده‌ترین کلام، تعارضات زمانی پدید می‌آیند که افراد، گروه‌ها و یا دولت‌ها خواهان انجام اقدامات و کنش‌های ناسازگار با گروه دیگری از طرف‌ها باشند. درواقع، منافع متعارض بازیگران در حوزه‌های موضوعی مختلف باعث شکل‌گیری پویش‌های واگرایانه در تعاملات منطقه‌ای می‌شود (MacClelland and Gary, 1962, 23).

### ایران و راهبرد دفاع - تهاجم ایدئولوژیک (واقع‌گرایی تدافعی)

با توجه به پراکندگی جغرافیایی شیعیان در سطح گسترده خاورمیانه، ایران علاوه بر سایر مزیت‌ها و قابلیت‌های خود (نظیر برخورداری از موقعیت جغرافیایی و ارتباطی استثنایی در منطقه خلیج فارس و جایگاه منحصربه‌فرد در ژئوپلیتیک انرژی) در دنیای تشیع نیز دارای محوریت است. این عوامل زمینه را برای مدیریت و رهبری ایران در دنیای شیعه فراهم می‌نماید؛ بنابراین، روشن است که این کشور نمی‌تواند نسبت به سرنوشت شیعیان بی‌تفاوت باشد. بدین ترتیب، درک ویژگی‌های جغرافیایی شیعه برای سیاست خارجی ایران یک ضرورت غیرقابل انکار است. از طرفی، بیش از ۷۰ درصد جمعیت خلیج فارس را شیعیان تشکیل می‌دهند؛ منطقه‌ای که بیش از ۶۰ درصد از ذخایر نفت جهان را نیز در خود جای داده است. این ظرفیت جغرافیایی بالا، در صورت خودآگاهی و رشد سیاسی شیعیان می‌تواند در آینده، ژئوپلیتیک جدیدی را برای منطقه ایجاد نماید (Thual, 2003, 20).

به نوشته باری بوزان<sup>۱</sup> و ویور<sup>۲</sup>، مجموعه امنیت منطقه‌ای، مجموعه‌ای از واحدهاست که در آنها فرآیندهای عمده امنیتی کردن یا هردوی آنها، آن اندازه در هم تنیده شده‌اند که مشکلات امنیتی واحدها عقلاً جدای از یکدیگر نیست (قهرمانپور، ۱۳۸۵: ۱۸۶). این روند در رابطه ایران و سوریه صدق می‌کند؛ به‌گونه‌ای که مشکلات اساسی در هر کدام از این کشورها در سیاست داخلی کشور دیگر نیز تأثیرگذار است؛ به‌نحوی که در جریان بحران سوریه، ایران با وجود مشکلات عمده اقتصادی، سیاست خود را در قبال سوریه بدون تردید اجرا می‌کرد. این امر در استراتژی (دفاع - تهاجم) که ریشه در روابط تاریخی بین دو کشور دارد، به‌وضوح

1. Buzan  
2. Waever

پیدا است. استراتژی دفاع - تهاجم ایدئولوژیک، استراتژی‌ای است که وضعیت پایدار ایران در مداخله سوریه را در معرض نمایش می‌گذارد و اساساً این نکته را متوجه نظام بین‌المللی می‌کند که ایران حضوری دائمی در سوریه دارد؛ چراکه بسیاری از کارشناسان معتقد بودند که حمایت ایران از دولت بشار اسد به صورت تدریجی کاهش خواهد یافت و ایران موضع خود را حداقل برای داشتن جایگاهی در حکومت جدید سوریه تغییر می‌دهد؛ اما ایران نه تنها حمایت خود را از سوریه کاهش نداد بلکه با حمایت همه‌جانبه خود، همگان را شگفت‌زده کرد؛ به طوری که حتی درصدد تغییر معادلات به نفع خود و دولت کنونی سوریه به رهبری بشار اسد است (سپتامبر، ۱۳۹۳: ۱۷۲). استراتژی دفاع - تهاجم ایدئولوژیک که راهبرد ایران در قبال سوریه است، شامل چند تاکتیک است که ایران سیاست‌های خود را بر مدار آن استوار ساخته است: ایجاد گروه‌های شبه نظامی و آموزش نظامی - امنیتی نیروهای دولتی سوریه و ترغیب حزب الله لبنان به دفاع از سوریه که همراه با ارتش سوریه در مقابل تروریست‌ها (که از حمایت کشورهای غربی برخوردارند) می‌جنگند. حکومت سوریه بخش مهمی از جبهه مقاومت در برابر اسرائیل است و در صف مقدم جبهه جنگ ایران با آمریکا قرار دارد. برخی از مقامات ایران، حمایت بی‌چون و چرا از نظام اسد را زیر سوال برده‌اند اما به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی ایران سیاست حمایت همه‌جانبه را در پیش گرفته است. ایجاد نیروهای شبه نظامی در سوریه بر پایه الگوی بسیج ایران، این امکان را به حکومت ایران می‌دهد تا بعد از احتمال سقوط اسد و در دوران حکومت سنی آینده نیز به اعمال نفوذ در این کشور بپردازد. مهم‌تر از احتمال همه این‌ها، ایران می‌تواند روند تجهیز حزب الله را از طریق سوریه ادامه بدهد (نادری، ۱۳۹۳: ۳۳)؛ بنابراین، ویژگی‌های اسلام سیاسی شامل خروج آمریکا از منطقه، حذف اسرائیل از ماتریس قدرت منطقه‌ای، حمایت از سوریه، لبنان، عراق و فلسطین می‌باشد که با هدف بالا بردن ضریب عمق استراتژیکی و زمین‌گیرکردن دشمن در خط مقدم قبل از رسیدن تهدیدات به مرزهای ملی و افزایش گزینه‌های انتخاب و کنش راهبردی - نظامی از طریق استراتژی دفاع - تهاجم ایدئولوژیک که در قالب واقع‌گرایی تدافعی قابل تبیین است، می‌باشد.

### عربستان سعودی (واقع‌گرایی تهاجمی - بنیادگرا)

نقش‌یابی مجدد عربستان در ساختار امنیت منطقه‌ای، مربوط به سال‌های بعد از اشغال عراق توسط نیروهای نظامی آمریکا می‌باشد. دیوید پترائوس بر ضرورت بهره‌گیری از قابلیت

ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی عربستان برای کنترل قدرت منطقه‌ای ایران تأکید داشت. از سال ۲۰۰۶ به بعد، آمریکایی‌ها موافقت نمودند که عربستان نقش متوازن‌کننده در خاورمیانه را ایفا نماید و تحقق این امر از طریق بحران‌سازی و تصاعد بحران امکان‌پذیر بود. بر این اساس، عربستان نیازهای امنیتی آمریکا در منطقه را از طریق تصاعد بحران ایفا می‌نماید. ارزیابی تغییر در جایگاه منطقه‌ای عربستان از طریق تبیین فرآیندهای تاریخی بر اساس مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیک امکان‌پذیر می‌باشد. اقداماتی که توسط عربستان سازماندهی گردیده است، از سوی کارگزاران امنیتی آنان - یعنی نیروهای القاعده - به مرحله اجرا می‌رسد. نیروهایی همانند "جبهه النصره" و "داعش" را باید به‌عنوان کارگزاران هویتی و امنیتی عربستان در منطقه به‌شمار آورد. استراتژی توسعه بحران از طریق عملیات انتحاری و بمب‌گذاری به‌عنوان الگوی رفتار امنیتی عربستان در خاورمیانه محسوب می‌شود. شاید بتوان سوریه را خط مقدم منازعه ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیک ایران و عربستان دانست. گروه‌های سلفی - تکفیری در سوریه بحران و منازعه را تشدید می‌کنند.

ایفای چنین نقشی برای کشور همانند عربستان که فاقد زیرساخت‌های قدرت راهبردی می‌باشد، کار دشواری است و نقش مداخله‌گر قدرت‌های بزرگ، شکاف‌های داخلی عمیق موجود در این منطقه را تشدید کرده است. گروه‌های هویتی مختلف از سال ۲۰۰۶ به بعد، در فضای جدال مذهبی قرار گرفته‌اند (مصلی نژاد، ۱۳۹۳). عربستان با آرمان وهابیت دارای ویژگی‌هایی چون اتحاد استراتژیک با هم‌پیمانی نظامی - امنیتی آمریکا، نوع روابط صلح‌جویانه با اسرائیل، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، خطر مشترک گسترش هلال شیعی، راه اندازی و تجهیز ایدئولوژیکی گروه تروریستی تکفیری داعش با رویکردی تهاجمی جهت اعاده موازنه قوای وهابیت بر ضد جبهه مقاومت است. منبع اتخاذ چنین سیاست‌هایی از سوی مقامات عربستان سعودی، مطابق نظریه روزکرانس در رابطه با منابع آشوب در سیستم بین‌المللی و منطقه‌ای، تهدیداتی است که این کشور در رقابت منطقه‌ای با ایران در زمینه‌های ایدئولوژیکی (اسلام سیاسی) ژئوپلیتیکی (سقوط هم‌پیمانان دیکتاتوری چون عبدالله صالح در یمن، ناآرامی در بحرین، سقوط صدام و حسنی مبارک و...) و قدرت‌گیری شیعیان در مناطق نفت‌خیز خاورمیانه (ژئواکونومیکی) احساس می‌کند؛ بنابراین، مجموعه اقدامات عربستان در راستای برهم‌زدن موازنه قدرت ناشی از گسترش قدرت ژئوپلیتیکی ارزش‌محور ایران و خیزش اسلامی در منطقه است.



## ترکیه؛ احیای نوع‌ثمنی‌گرایی و اتخاذ سیاست الحاق

به‌منظور پی‌بردن به انگیزه‌ها و اهداف پشت‌پرده ترکیه، نمی‌توان نسبت به پیش‌زمینه‌های تاریخی ترکیه و پیوند نگاه این کشور به شمال عراق (موصل) و سوریه (حلب) با این پیش‌زمینه‌ها بی‌توجه بود. امپراطوری عثمانی با شکست در جنگ جهانی اول، به توافق آتش‌بس موسوم به متارکه مودورس (Armistice of Mudros) تن داد که در ۳۰ اکتبر ۱۹۱۸ توسط نمایندگان دولت‌های عثمانی و بریتانیا، در بندر مودورس به امضا رسید. بریتانیا سه روز بعد از این توافقنامه، شهر موصل و اطراف آن را به اشغال خود درآورد اما ترکیه نوین، بعد از جنگ استقلال این کشور به رهبری کمال آتاتورک، حاضر به پذیرش جدایی موصل نشد. آتاتورک معتقد بود که موصل در زمان متارکه مودورس بخشی از دولت عثمانی بوده‌است و باید به ترکیه بازگردد اما مخالفت بریتانیا کار را به جامعه ملل و کمیسیون تحقیق آن کشید و درنهایت، با اکراه حاضر به قبول حکم این کمیسیون مبنی بر تعلق موصل و منابع نفتی آن به دولت عراق شد. گفته می‌شود که آتاتورک در یادداشت‌های خود به جانشینانش وصیت کرده‌بود که موصل در داخل مرزهای میثاق ملی و متعلق به ترکیه است و به همین جهت است که بازگرداندن موصل به ترکیه، همواره از اهداف ملی‌گرایان این کشور بوده‌است؛ برای نمونه، می‌توان به سخنان سلیمان دمیرل - رئیس‌جمهور وقت ترکیه - در ۱۹۹۵ اشاره کرد که گفته بود: «مرزی بین موصل و ترکیه وجود ندارد. ولایت موصل در درون قلمروی امپراطوری عثمانی قرار داشت و موصل بخشی از ترکیه است». اردوغان را نمی‌توان از این میراث آتاتورکی جدا دانست؛ چنان‌که او در ششمین روز از عملیات آزادسازی موصل به‌صراحت گفت: «موصل از نظر تاریخی متعلق به ترکیه است».

احمد داوداوغلو در ۲۰۰۱ کتاب عمق استراتژیک خود را تصنیف کرد تا در آن، عمق راهبردی ترکیه در منطقه را ترسیم کند. راهکار او در آن کتاب، بر مبنای راهبرد تنش صفر یا رساندن مشکلات ترکیه با کشورهای همسایه به نقطه صفر بود که بعد از بروز تحولات کشورهای عربی از اوایل ۲۰۱۰ مبدل به راهبرد مداخله در کشورهای عربی شد. شمال عراق از این تغییر راهبرد مصون نماند و بعد از سقوط رژیم بعث زمینه مناسبی برای آنکارا ایجاد کرد تا علاوه بر میراث آتاتورکی، شمال این کشور را عمق استراتژیک خود بداند و در تأمین این عمق حرکت کند. داعش در ۹ ژوئن ۲۰۱۴ موصل را تصرف کرد و در همان زمان، گزارش‌هایی از نقش دولت ترکیه در این موضوع مطرح شد تا آن حد که کنسولگری ترکیه در موصل به‌عنوان اتاق جنگ داعش معرفی شد. (عبدالرحیم زاده، ۱۳/۱۲/۱۳۹۵ Fars News). شایان ذکر است که دولت ترکیه، همه ساله، ردیف بودجه نمادینی را برای هر دو شهر حلب و موصل تخصیص می‌دهد.

تغییر در شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی تابعی از دگرگونی در قالب‌های گفتمانی نظام جهانی و بازیگران منطقه‌ای محسوب می‌شود. در این ارتباط، شاهد تغییر در مفهوم منطقه و رقابت‌های منطقه‌ای نیز بوده‌ایم. فرآیند تحولات سوریه نشان می‌دهد که عربستان و ترکیه از سیاست الحاق با رویکرد منطقه‌ای آمریکا استفاده نموده‌اند؛ به عبارت دیگر، دو کشور یادشده را می‌توان نمادهایی از سیاست منطقه‌ای ایالات‌متحده در خاورمیانه دانست. بازیگرانی که از سیاست الحاق در رویکرد امنیتی خود استفاده می‌کنند - به عبارت دیگر، بازیگران سیاست الحاق - را می‌توان در زمره کشورهایی دانست که در قالب "منازعه نیابتی" یا جنگ نامتقارن ایفای نقش می‌نمایند. کشوری که الگوی الحاق را در سیاست بین‌الملل موردپذیرش قرار می‌دهد، فقط در کوتاه‌مدت از شانس بقای سیاسی و ساختاری برخوردار است؛ بنابراین، چرخش در سیاست الحاق ترکیه پس از کودتای ۲۵ تیر ۱۳۹۵ قابل مشاهده است. در چنین فرآیندی، جهت‌گیری سیاست خارجی و امنیتی سوریه را باید در قالب واحدهایی مورد توجه قرار داد که در برابر دیپلماسی فشار مقاومت می‌کنند. کشوری که در سیاست بین‌الملل در وضعیت ضعف قرار گیرد، طبیعی است که ضرورت‌های دیپلماسی اجبار موجودیت وی را نادیده خواهد گرفت؛ به‌طورکلی، شکل‌بندی‌های مقاومت در برابر سیاست الحاق قرار دارد (مصلی نژاد، ۱۳۹۳).

### اسرائیل و آرمان نیل تافرات

اسرائیل بعد از از دست دادن گنج استراتژیک خود - یعنی مصر - تلاش کرد تا سودان - بال غربی اسلام - را تجزیه کند و در سوریه - محور مقاومت - جنگ داخلی را به راه اندازد. در همین راستا، یکی از شاخص‌های اصلی هویت‌گرایی و منازعه نامتقارن در خاورمیانه را باید محدودسازی قدرت ایران در حوزه امنیت اسرائیل دانست؛ بنابراین، تحول در استراتژی مقابله مستقیم با کشورهای پیرامونی در سال ۲۰۰۶ و جنگ ۲۲ روزه غزه به تضعیف دولت‌های پیرامونی سوریه، لبنان، عراق و ایران از طریق جنگ نامتقارن داعش اهمیت فراوانی در راهبرد امنیت اسرائیل و سناریوهای مختل‌سازی امنیت پیرامونی این کشور دارد. تغییر تاکتیک در جهت راهبرد نیل تا فرات از تاکتیک بن‌گورین مبتنی بر پیرامون امن (پیمان صلح کمپ دیوید ۱۹۷۸ با انورسادات)، به پیرامون ناامن یا (ناامن‌سازی پیرامون) از طریق جنگ درون تمدنی اسلام بین شیعی / سنی از سوی مقامات اسرائیل به‌عنوان متحد استراتژیک آمریکا در منطقه در جهت شکست اجماع جهان اسلام (خطر اسرائیل) بر ضد خود می‌باشد.

## تقسیم کار بازیگران منطقه‌ای توسط هژمون در نظم تک - چند قطبی هژمونیک

طراح	آمریکا	(اداره کننده <sup>۱</sup> و سناریوساز و هماهنگ کننده)
ترکیه (متحد منطقه‌ای واشنگتن و ناتو)	(سیاست الحاق، لجستیکی - تداکاتی)	
مجریان	عربستان / قطر	(سیاست الحاق، حمایت مالی، تسلیحاتی، ایدئولوژیکی)
اسرائیل		(متحد منطقه‌ای پشتیبانی و اطلاعاتی و درمانی)
اردن		(نقش آموزشی)

درواقع، آنچه در خاورمیانه در حال انجام شدن است، نوعی جدال ژئوپلیتیکی است که در آن، سوریه نقطه هدف این بازی بزرگ محسوب می‌شود. واقعیات ژئوپلیتیکی نشان از پایان یک‌تازگی جبهه غرب در سیستم مناطق دارد، بنابراین، سه تمدن شرقی در رویکردی هماهنگ به مصاف تمدن غرب آمده‌اند. این سه تمدن (اسلام با نمایندگی ایران، ارتدوکس روسیه و کنفوسیوس چین) اکنون رقبای جدی تمدن غربی هستند؛ بنابراین، جبهه غرب در جبهه‌های جداگانه در حال مبارزه با این سه تمدن و درصدد جلوگیری از گسترش عمق استراتژیک و حوزه‌های نفوذ آنان است. (نادری، ۱۳۹۳: ۱۲۷). شرق اروپا، آسیای مرکزی و قفقاز بحران اوکراین (شبه جزیره کریمه) حوزه روسیه دریای چین جنوبی و تایوان حوزه چین و خلیج فارس و غرب آسیا (عراق، سوریه و لبنان) حوزه‌های نفوذ ایران را تشکیل می‌دهند.

### سطح دولت - ملت

#### فرآیند شکننده دولت - ملت‌سازی در خاورمیانه (عراق و سوریه)

جامعه بین‌المللی در آغاز قرن بیستم، با استفاده از اصل اکثریت سرزمینی، اجبار قانونی خود را بر بسیاری از گروه‌های قومی منطقه تحمیل کرد؛ به عبارت دیگر، رژیم‌های فعلی با مسائل و ادعاهایی روبه‌رو هستند که ساخته دست خودشان نیست بلکه محصول اعمال استعماری و تأثیرات آن بر منطقه است؛ بدین ترتیب، اقلیت‌های منطقه، اسیر نظام اجباری دولت - ملت و ترسیم خودسرانه مرزهای ملی به حکم استعمار هستند. اقلیت‌ها همواره در منطقه حضور داشته‌اند؛ با این حال، تحت حاکمیت نظام دولت - ملت جدید، حقوق سیاسی آنها همواره

1. Director

نادیده گرفته شده است؛ همچنین، در کشورهای نظیر لبنان و سوریه، بسیاری از اقلیت‌ها برای کسب قدرت سیاسی و کنترل سیاسی به رقابت با یکدیگر پرداخته‌اند که این امر منجر به درگیری‌های شدیدی شده است؛ گاه به جنگ داخلی انجامیده است و گاه موجب سلطه اقلیت بر اکثریت شده است؛ اما تاکنون از شیوه‌های همگون‌سازی داخلی به‌طور کامل استفاده نشده است. سیاست دموکراسی اجماعی فقط در لبنان به کار گرفته شده است و هیچ‌یک از کشورهای عربی از آن استفاده نکرده است (ادوارز، ۱۳۸۲: ۲۴۸).

روند دولت - ملت‌سازی و ظهور دولت‌های جدید در خاورمیانه هم‌زمان با پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۲۲ محقق شد. مطابق موافقت‌نامه سایکس - پیکو<sup>۱</sup> بریتانیا، فرانسه و روسیه در مورد تقسیم خاورمیانه به توافق رسیدند. در همین راستا، در کشورهایی چون پادشاهی اردن، لبنان، عراق، سوریه و عربستان با زعامت شریف حسین بر حجاز بدون توجه به ساختار چندنژادی و قومی مذهبی آنها دولت‌های جدیدی تشکیل شد (ادواردز، ۱۳۸۲: ۴۰)؛ بنابراین، استقلال کامل این کشورها پس از ۱۹۴۵ و ضعف قدرت بریتانیا و فرانسه بر اثر جنگ دوم جهانی و عقب‌نشینی از خاورمیانه تحقق یافت. در سراسر خاورمیانه، مناقشات فرقه‌ای - قومی وجود دارد؛ در سوریه میان علویان و سنی‌ها، در عراق از یک سو، میان سنی‌ها و شیعیان و از سوی دیگر، میان کردها و عرب‌ها، در عربستان میان شیعیان و وهابیت، در لبنان میان مسیحیان (ارتدوکس، کاتولیک و مارونی) مسلمانان (سنی، شیعه و دروزی‌ها) و علت اصلی جنگ داخلی، شکست سیاست دموکراسی اجماعی دولت و نیز ناتوانی در اجرای سیاست منصفانه در قبال اقلیت‌های مذهبی است. در سال ۱۹۸۲ سربازان سوری، شورش اخوان المسلمین را در جریان آشوب شهر حماه سرکوب کردند. اخوان المسلمین در طول چندین دهه برای اصلاح حکومت اقتدارگرا تلاش کرده‌اند که البته نتیجه ملموس است (Zambelis, 2005, 35).

بعثی‌ها در عراق و سوریه از طریق کودتا و (نه انقلاب توده‌ای گسترده) به شکلی اتفاقی قدرت را در دست گرفتند و بدین ترتیب، بین بعثیسم و نظامی‌گری پیوندی برقرار شد. در کودتای سال ۱۹۶۶ در سوریه، بعثی‌ها بازیگران سیاسی مهمی در عرصه میدانی سوریه بودند که قدرت خود را بر کشور و نهادهای سیاسی تحکیم کردند. در همین سال، حزب بعث به‌طور کامل به دست جوانانی از علوی‌های نظامی افتاد و عفلق و بیتار که از روشنفکران سوری

1. Syks-Picot Agreement.

و پایه‌گذاران آن محسوب می‌شدند، در حاشیه قرار گرفتند. بعدها با کودتای حافظ اسد یک نظام سیاسی ایجاد شد که هینبوش<sup>۱</sup> آن را ریاست جمهوری اقتدارگرایانه<sup>۲</sup> می‌نامد؛ به طوری که تکثرگرایی سیاسی تقریباً برچیده شد و علوی‌ها که در لاذقیه سوریه مستقرند، ترکیب مختلط نژادی و مذهبی کشور را تحت تأثیر قرار داد. مشابه چنین فرآیندی در عراق به دنبال کودتای ۱۹۶۸ و با به حکومت رسیدن صدام حسین رخ داد. با ریاست جمهوری وی در سال ۱۹۷۹ حکومت تک حزبی و "ریاست جمهوری اقتدارگرایانه" بر کشور حاکم شد؛ اما چنانچه اوئن اشاره می‌کند، صدام نشان داد که علاقه‌ای به رهبری جمعی ندارد و خواهان قدرت شخصی است (Owen, 1992, 263).

هم‌زمان با تلاش‌های حافظ اسد برای تحکیم پایه‌های قدرتش، تعداد اخوان المسلمین در قالب جنبش اخوان المسلمین با هدف مخالفت با حکومت علوی سوریه در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ میلادی افزایش یافت. این مخالفت‌ها در قالب ترورهای سیاسی افسران نظامی علوی و کارگزاران دولتی و نیز مقامات حزب بعث، آشکار گردید و کشمکش‌های چریکی در فوریه ۱۹۸۲ به اوج خود رسید؛ زمانی که گروهی از اعضای اخوان المسلمین، یک شورش نظامی را در شهر حماه به راه انداختند و پس از کشتار ده‌ها تن از مقامات دولتی و نظامی، کنترل شهر را به دست گرفتند. در حقیقت، آنچه در گذشته موجب ناامنی و هرج و مرج سوریه می‌شد، فرقه‌گرایی و چنددستگی میان نیروهای مسلحی بود که با دست‌به‌دست کردن مداوم قدرت، بر بی‌ثباتی‌ها و بی‌نظمی‌ها دامن می‌زدند. این وضعیت پس از آنکه حافظ اسد قدرت را به‌طور مطلق به دست گرفت و بر ارتش و نیروهای امنیتی مسلط شد، تغییر یافت. او حامیان وفادار خویش را به‌ویژه از میان علویان، در مناصب و پست‌های کلیدی و حساسی همچون فرماندهی ارتش و نیز سازمان اطلاعات گماشت و سازمان نظامی تازه‌ای ایجاد کرد که توانست برای حفظ و تحکیم قدرت خود، بر آن تکیه کند (کاظمی، ۱۳۹۱: ۲۳). یک جنبش سلفی سنی‌مذهب که از مصر سر برآورد و به‌سرعت در سراسر منطقه در حال گسترش و قدرت‌گیری بود، به‌عنوان تهدیدی بر ضد نظام تازه‌بنیاد سوریه مطرح گردید.

در حقیقت، ملی‌گرایی در اجرای کار ویژه متحدسازی با شکست مواجه شد و در عوض، موفق شد منافع گروه‌های اقلیت (تکریتی‌ها در عراق صدام و علوی‌ها در سوریه حافظ و بشار اسد) را

1. Hinnebusch

2. Authoritarian Presidency

تا سطح منافع ملی ارتقا بخشد و از این راه، فرآیند دولت‌سازی را شکل دهد (ادواردز، ۱۳۸۲: ۸۱-۲)؛ بنابراین، به نظر ایوبی، عملکرد نخبگان حاکم نیز در بسیاری از کشورهای اسلامی، مانع عمده دیگری در راه شکل‌گیری فرآیند دموکراتیک دولت-ملت‌سازی است (Kramer, 1995: 364)؛ از این رو، نمی‌توان نزاع اکثریت عرب شیعی و اقلیت سنی در عراق و اقلیت علویان با اکثریت سنی در سوریه را ماهیتاً قومی دانست چراکه این امر بیشتر ناشی از سیاست‌های دولت است؛ بنابراین، اگر دموکراسی در منطقه نهادینه شود، اقلیت‌ها و گروه‌های قومی از شانس بیشتری برای موفقیت برخوردار خواهند شد. در سوریه، از میان ۲۳ میلیون جمعیت، ۱۲ تا ۱۵ درصد آن را جمعیت علوی تشکیل می‌دهد که متعلق به نیروهای نظامی وفادار بشار اسد می‌باشند و مسلمانان سنی، حدود ۷۵ درصد - یعنی ۱۷/۵۰۰ میلیون - از جمعیت سوریه را تشکیل می‌دهند. بعد از حافظ اسد، دولت علوی سوریه در سال ۲۰۰۰ به بشار اسد سپرده شد. بیشتر جایگاه‌های کلیدی در سوریه، از جمله افسران ارشد امنیتی و مقامات مهم نظامی، از خانواده‌های علوی‌گزینش شده‌اند. افزایش شمار علویان در درون شبکه‌های تصمیم‌گیری سیاسی و نظامی، در حضور آنها در سایر مناطق و به‌ویژه در دمشق مؤثر بوده است (US Department, 2003)؛ بنابراین، حکمرانی در جامعه‌ای کاملاً فرقه‌ای<sup>۱</sup> از سوی دولت‌های اقتدارگرای عرب خاورمیانه که فاقد جامعه مدنی از نوع مشارکتی هستند، زمینه‌های بروز تعارضات اجتماعی، فرقه‌ای بازمینه‌های مذهبی را فراهم ساخته است. شکل‌گیری جنبش‌های ضدسیستمی در خاورمیانه (نظیر داعش که داعیه تشکیل دولت اسلامی عراق و شام را در سر می‌پروراند) به‌عنوان جنبشی جهانی که دارای دیدگاه و ایدئولوژی افراطی هستند، در عراق و به نسبت کمتری در سوریه، دارای ریشه‌های اجتماعی است؛ در حالی که القاعده به شکل سازمان مرکزی پدیدار شده است؛ بنابراین، داعش از اتحاد بین دیدگاه وهابی عربستان و اسلام‌گرایی رادیکال مصری و نیز از اتحاد نامقدس بین انشعاب عراقی القاعده و عناصر باقی‌مانده رژیم بعث صدام حسین که ترکیب مرگباری را رقم زدند، به وجود آمده است. به شکل مشخص‌تری، عناصر باقی‌مانده حزب بعث عراق امکانات اجرایی و نظامی را در اختیار دولت اسلامی (داعش) قرار می‌دادند. همچنین، عناصر بعثی امکان تصرف سریع موصل را برای این گروه فراهم ساختند که باعث تسلیم و ارتداد برخی از نیروهای ارتش عراق شد. ادامه این روند توانست به شکل هم‌زمان منافعی را بین داعش و گروه‌های سنی مخالف حکومت عراق فراهم آورد. سنی‌هایی

که در عراق نوین حاکمیت مطلق خود را از دست داده بودند، به شدت نسبت به وضعیت خود معترض بودند. مجموعه شرایط فوق، زمینه را برای تشکیل و مداخله گروه تروریستی - تکفیری داعش و سازماندهی اعتراضات مردمی گروه‌های سنی فراهم ساخت. همچنین، با آشکار شدن نارضایتی‌های گروه‌های سنی مخالف حکومت در سوریه - زمینه‌های اعتراضات اجتماعی آغاز شد و هزاران تن از مبارزان سنی عراقی و سوری تحت بیرق‌های داعش به مبارزه با حکومت مستقر ادامه دادند (Cordesman, 2015, 45).

در نتیجه، علاوه بر مداخله عوامل خارجی حاکمیت‌های اقتدارگرا، عدم پیوستگی فرهنگی و چالش ژئوپلیتیک قومی در عراق، چالش‌های اقتصادی و دولت رانتیر وابسته به درآمدهای نفتی و فساد اقتصادی، نقش فزاینده نظامیان در دوره رژیم بعث در قدرت سیاسی و نیز بحران هویت و یکپارچگی که ریشه در بندهای مصنوعی استعماری پس از فروپاشی عثمانی دارد، مانع از شکل‌گیری صحیح دولت - ملت‌سازی شده است (مبینی کشه، آجیلی، ۱۳۹۳: ۱۳۰). به‌طور قطع، نمی‌توان حکومت سوریه را مبرا از خطا و اشتباه دانست - امری که خود اسد نیز بر آن معترف است - بنابراین، حکومت سوریه وعده اصلاحات عمیق، فوری و جدی را داد. بی‌شک، دو وعده اخیر او مبنی بر انحلال حزب بعث و برقراری انتخابات آزاد ریاست جمهوری، نشانگر این است که حزب بعث کارنامه بسیار درخشانی نداشته است. اما آنچه اهمیت دارد، فشارها و تلاش‌های خارجی برای سرنگونی این نظام است. کردها بعد از اعراب و فارس‌ها، بزرگ‌ترین گروه نژادی در خاورمیانه هستند و بیش از دو هزار سال هویت قومی متمایز خود را حفظ کرده‌اند. آنها اساساً به‌عنوان مردمانی قبیله‌ای که در منطقه کوهستانی زندگی می‌کنند، توصیف می‌شوند. منطقه‌ای مثلثی شکل که در حال حاضر، بین چهار کشور ترکیه، عراق، سوریه و ایران تقسیم شده است (MC Dowall, 1996, 3-4). از سوی دیگر، دست نیافتن به وحدت، عامل اصلی تقسیم فیزیکی سرزمین‌های کردنشین است. آنها استحال در کشورهای میزبان را رد کردند و اکراد در برابر تلاش‌های دولت، به ویژه دولت ترکیه که با کتمان ریشه‌های کردی، آنها را ترک‌های کوه‌نشین می‌نامد، مقاومت کردند. در عراق، قبل از قیام کردها در سال ۱۹۹۱ صدام حسین برای اولین بار مبارزه بی‌رحمانه‌ای را بر ضد آنها آغاز کرد و با حملات شیمیایی بر ضد غیر نظامیان بی‌دفاع آنها را سرکوب کرد. سرانجام، در سال ۱۹۹۱ جبهه کردستان عراق<sup>۱</sup> و حزب

1. Iraq Kurdistan Front

کارگران عراق<sup>۱</sup> برای کسب خودمختاری با بغداد وارد مذاکره شدند و منطقه امن در شمال عراق، متعاقب حملات ۱۹۹۱ آمریکا بر ضد عراق برای اکراد خودمختار ایجاد شد (Entessar, 1992, 155). در همین راستا، کردهای سوری نیز که با حمایت آمریکا و با عنوان یگان‌های مدافعین خلق<sup>۲</sup> در بخش حسکه<sup>۳</sup> سوریه مشغول نبرد با دولت مرکزی و داعش هستند نیز با هدف ایجاد منطقه خودمختار در شمال شرق این کشور و به دنبال تأسیس دولت کردستان آزاد هستند (Tabler, 2016). اسمان<sup>۴</sup> و رایینویچ<sup>۵</sup> نیز در همین رابطه یادآوری می‌کنند که «هنگامی که کانال‌های رسمی برای بیان خواسته‌ها وجود داشته باشد، از آنها استفاده می‌شود اما زمانی که این راه‌ها بسته باشد یا وجودشان بی‌ثمر باشد، جنبش‌های قومی به خشونت یا جنگ داخلی متوسل می‌شوند» (Esman & M.J. Rabinovichm, 1988, 20). هوروییتز و کونور برآنند که درگیری قومی، بزرگ‌ترین مسئله سیاسی دهه ۱۹۹۰ است و مشکل اساسی دهه‌های آینده نیز خواهد بود. از سوی دیگر، بحران در نظام داخلی در سطح دولت - ملت در سوریه و عراق ناشی از بحران توسعه‌یافتگی سیاسی و اقتصادی است. نظریه بحران در فرآیند توسعه‌یافتگی شامل مواردی نظیر بحران هویت، بحران مشروعیت، بحران رسوخ‌پذیری (نفوذ)، بحران باز توزیعی و بحران هم‌گرایی و ادغام می‌شود. میخائیل هاس معتقد است که چنین دولت‌هایی - که دارای الگوی توسعه پلیسی هستند و به سوی قدرت سمت‌گیری شده‌اند و دارای جمعیت ناهمگون (از لحاظ قومی و مذهبی) می‌باشند و رهبران آنها دارای نوعی قدرت طلبی بوده و دچار ناکارآمدی توسعه هستند - به سوی تباهی سیاسی پیش خواهند رفت (قاسمی، ۱۳۸۴: ۲۴۴). با توجه به اینکه حدود ۸۵ درصد از جمعیت عراق را شیعیان و اکراد تشکیل می‌دهند، در گذشته هیچ‌گاه حکومتی فراخور ساختار اجتماعی آنها شکل نگرفت و پس از روی کار آمدن بعثی‌ها در سال ۱۹۶۸ نیز عملاً وضعیت به مراتب سخت‌تر از گذشته گردید. پس از فروپاشی رژیم بعثی صدام و روی کار آمدن دولت شیعی در عراق، برخی کشورها و گروه‌های سنی و بعثی برای بازیابی بخشی از قدرت پیشین خود و ممانعت از تحکیم پایه‌های حکومت منتخب ملت عراق، شروع به کارشکنی و اقدامات تروریستی و تخریبی در این کشور کردند و بسترهای خیزش تروریسم را فراهم نمودند (ثقفی عامری، ۱۳۸۵: ۱۱۵).

1. Kurdish Workers Party= Partiya Karkeren Kurdistan (PKK).
2. People's Protection Units (YPG)
3. Hassakeh
4. Esman
5. Rabinovichm



اگر بخواهیم ریشه داعش را به عنوان دعوت‌کننده به تشکیل دولت خلافت بررسی کنیم. درمی‌یابیم که این سازمان در امتداد دولت اسلامی در عراق است که حامد داوود الزاوی معروف به "ابوعمر الهاشمی الحسینی البغدادی" آن را در ۱۵ اکتبر ۲۰۰۶ تأسیس کرد. ابوعمر البغدادی، رئیس شورای مجاهدین، در نخستین بیانیه رسمی خود دلیل تشکیل داعش را چنین توصیف می‌کند: «با اشغال عراق به دست نیروهای آمریکایی، اختلافات قومی و مذهبی در عراق زیاد شد و کردها در شمال عراق و شیعیان در مرکز عراق قدرتمند شدند. هر کدام از آنها هم حامیانی از کشورهای خارجی و نیز ارتشی مستقل دارند؛ اما اهل سنت مظلوم واقع شده‌است. هدف از تشکیل این دولت، احقاق حق اهل سنت است» (ابراهیم نژاد، ۱۳۹۳: ۳۴). یک ماه بعد از مرگ ابوعمر البغدادی در ۱۹ آوریل ۲۰۱۰ در یک عملیات نظامی با "ابراهیم عواد ابراهیم السامرائی" معروف به "ابوبکر البغدادی" که پیش از این در ابوغریب عراق در زندان آمریکایی‌ها اسیر بود، به‌عنوان امیر سازمان دولت اسلامی در عراق بیعت شد. در تبلیغات داعش از وی به "ابوبکر الحسینی القریشی البغدادی" نام برده می‌شود تا یادآور حدیث معروف «خلفا امتی اثنا عشر، کلهم من قریش» باشد (همان: ۱۳-۱۲).

از سوی دیگر، باید اذعان داشت که مسئله داعش متأثر از تحولات داخلی عراق و سوریه و شکنندگی ساختارهای نظامی سیاسی در این کشور، مشکلات ناشی از انتقال قدرت به دولت‌های جدید و کارکرد آنها، فقدان نگرش راهبردی و بروز حرکت‌های جدایی‌طلب در کردستان عراق، ناکارآمدی نیروهای نظامی در برخورد با حرکت‌های چریکی و جنگ‌های نامنظم، هراس عمومی و آشفتگی عمیق مدنی و مهم‌تر از همه، دستیابی داعش به منابع مالی جدید و اعمال کنترل بر مناطق و مراکز حیاتی (نظری المسیری، ۱۳۹۴: ۷۷) موجب شده‌است که معمای تروریسم به یک شوک بزرگ ضدسیستمی و حتی یک فاجعه بین‌المللی مبدل گردد. در عراق فرآیند دولت - ملت‌سازی روندی طبیعی خود را طی نکرده‌است و اغلب با دخالت نیروهای خارجی و فرامنطقه‌ای صورت گرفته‌است. آنچه در روند دولت - ملت‌سازی محور قرار می‌گیرد، افزایش انسجام بین گروه‌های اجتماعی مختلف و تقویت فرهنگ و گرایش‌های ملی به جای هویت محلی است (Yamacoguz, 2009, 55) اما تحولات عراق و سوریه در سال‌های اخیر، روند معکوسی را در قالب گرایش گریز از مرکز و ظهور بازیگران غیردولتی و خرده‌ملی در پی داشته‌است.

## نتیجه‌گیری

فرآیند شکل‌گیری ژئوپلیتیک خاورمیانه پس از پایان جنگ جهانی اول و هم‌زمان با سقوط امپراطوری عثمانی و الغای خلافت در سال ۱۹۲۲ منجر به ایجاد دولت - ملت‌های جدیدی در عرصه بین‌المللی شد که به دلیل وجود ویژگی‌هایی نظیر سیاست‌های استعماری قدرت‌های بزرگ در ترسیم مرزی کشورهای خاورمیانه (قرارداد سایکس - پیکو) و وجود اقلیت‌های مذهبی، نژادی و قومی، این منطقه دارای نوعی شکنندگی ساختاری - امنیتی در سطح ملی - منطقه‌ای برخاسته از الگوی ناقص دولت‌های وستفالیایی است که زمینه‌ساز منازعات محلی و منطقه‌ای شده است. با افزایش شعاع قدرت ژئوپلیتیکی جمهوری اسلامی ایران در جغرافیای سیاسی غرب آسیا از سال ۲۰۰۶ در لبنان، شاهد ارتقای جایگاه ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا در نظام بین‌المللی و برهم‌خوردن توازن منابع قدرت به ضرر عربستان سعودی بودیم. از سوی دیگر، با فعال شدن نیروهای ژرف سیستمی از سال ۲۰۰۶ همانند نیروهای اقتصادی (اوکونومیکی)، تکنولوژیکی، هویتی (فرهنگ و ایدئولوژیک) و سیاسی (جغرافیایی، نظامی) که وظیفه ایجاد تحول در نظام بین‌المللی را برعهده دارند، در نظم خاورمیانه تحولی ایجاد شده است که نتیجه آن، تحول مفهوم و تحول در دومین جزء نظم - یعنی نوع شکل‌گیری الگوهای رفتاری - خواهد بود. نیروهای ژرف می‌توانند فرآیندها و ساختارهای نوینی را به وجود آورند؛ به عبارتی، سبب ایجاد یک محیط سیستمی شوند که در آن، همکاری یا تعارضات جدیدی پدیدار می‌گردد.

منافع متعارض بازیگران در حوزه‌های موضوعی مختلف باعث شکل‌گیری پویای‌های واگرایانه در تعاملات منطقه‌ای و اتخاذ استراتژی‌ها و تاکتیک‌های جدیدی از سوی بازیگران مختلف با استراتژی‌ها و نقش‌های متنوع به‌منظور ایجاد توازن قوای منطقه‌ای گردیده است. تحولات خاورمیانه نشان می‌دهد که از سال ۲۰۰۶ تنش‌های سیاسی و ژئوپلیتیکی بین بازیگران منطقه، ماهیتی هویتی به خود گرفته است؛ بنابراین، شاهد نوعی جدال امنیتی در این حوزه ژئوپلیتیکی و نوعی هم‌خوانی بین مسائل ژئواستراتژیک، ژئوپلیتیک، ژئواکونومیکی و ژئوکالچرالی در راستای تغییر معادلات سیاسی موجود هستیم؛ از این رو، در پاسخ به سوال اصلی این پژوهش، باید عنوان داشت که بروز و ظهور عوامل ضدسیستمی در منطقه خاورمیانه، ناشی از پیوند عوامل ساختاری - ژئوپلیتیکی، ایدئولوژیکی، اکونومیکی موجود در هر سه سطح تحلیل (سیستمی، منطقه‌ای و سطح دولت - ملتی) و در راستای موازنه قوای نیروهای سیاسی سطوح سه‌گانه می‌باشد. منظور از "عوامل سیستمی" نظم، تحولات

ساختاری - ژئوپلیتیکی نوین نظام بین‌الملل، نقش قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل، تغییر تاکتیک دولت اوباما از حمله پیشگیرانه و استراتژی تغییر رژیم دوران بوش به بهره‌گیری از سیاست دیپلماسی اجبار بر ضد ایران و سوریه، راه‌اندازی و مدیریت جنگ نامتقارن در قالب سیاست ائتلاف‌سازی منطقه‌ای از سوی امریکا است. منظور از "عوامل منطقه‌ای" پیوند عوامل ژئوپلیتیکی و هویتی و ژئواکونومیکی با ویژگی فاقد معیار بودن ساختار منطقه، جدال ژئوپلیتیک هویتی ایران (انقلابی / اسلامی)، ترکیه (اخوانی)، عربستان (وهابی) جنگ درون تمدنی است و منظور از "سطح دولت - ملت" فرآیند دولت - ملت‌سازی شکننده در خاورمیانه (عراق و سوریه) و ساختار سیاسی داخلی است که موجب ظهور عوامل گریز از مرکز شده است که به شکل خرده ناسیونالیستی مانند اقلیت‌های قومی و افراط‌گرایان مذهبی ظهور کرده‌اند که بر اثر سیاست‌های حاکم در رژیم بعث سوریه و سیاست به حاکمیت رسیدن شیعیان در عراق و تغییر تاکتیک اسرائیل در جهت نیل به آرمان نیل تا فرات از طرح بن‌گورین مبتنی بر پیرامون امن به پیرامون ناامن ایجاد شده است.

در نتیجه، ما شاهد تقابل تمدن‌های شرقی ارتدوکس (روسیه)، چین (کنفوسیوسی)، ایران (شیعی) با تمدن غرب به همراه سیاست الحاقی ترکیه، قطر و عربستان و تشدید فعالیت گروه‌های ضدسیستمی (داعش) در خاورمیانه از شمال آفریقا (لیبی) تا افغانستان هستیم؛ بر این اساس، وجود عواملی مانند نظام با ویژگی پلی‌سنتریک و ظهور قدرت‌ها و چالشگران جدید، مجاورت جغرافیایی واحدهای درگیر، تعدد بازیگران درگیر در بحران، برجستگی تمایزات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بین واحدهای درگیر، تعدد موضوعات بحران، تفاوت از نظر قدرت بین بازیگران، حمایت قدرت‌های عمده از بازیگران خرده‌دولتی در بحران، منافع قدرت‌ها در تداوم بخشیدن به بحران، عدم کارایی سازوکار سیستمی، پیوند منافع قدرت‌های بزرگ ناشی از تغییرات ژئوپلیتیکی بحران و برجستگی ژئواستراتژیکی بحران برای قدرت‌های بزرگ، بر شدت بی‌نظمی‌های سیستمی در سوریه و عراق افزوده است.

## علل ساختاری ظهور جنبش‌های ضدسیستمی در روابط بین‌الملل (عراق و سوریه)

### سطح سیستم بین‌الملل

۱. تحول ساختاری (ناشی از سقوط شوروی ۱۹۹۱ و شکل‌گیری ساختار ژئوپلیتیک نوین؛
۲. استراتژی آمریکا به عنوان بازیگر مداخله‌گر در مناطق آشوب، توسعه جنگ پیش‌گیرانه

(افغانستان) و پیش‌دستانه (عراق)، استفاده از سازمان های تروریستی (داعش در سوریه) و نهادهای امنیتی مانند بلک واتر در (یمن) و جنگ داخلی (اوکراین) پیرو طرح بی‌ثبات‌سازی کشورهای باثبات در جهان، ظهور بازیگران غیردولتی<sup>۱</sup> در نظام بین‌الملل در مناطق آشوب (خاورمیانه تا شمال آفریقا)؛

۳. اشغال نظامی سال‌های ۱۹۹۱-۲۰۰۳ عراق از سوی امریکا جهت دولت - ملت‌سازی مطلوب خود؛

۴. به‌کارگیری دیپلماسی اجبار در ارتباط با ایران، کره شمالی و سوریه، تقابل تمدن‌های شرقی ارتدوکس (روسیه)، چین (کنفوسیوسی)، ایران (اسلام سیاسی) با تمدن غرب به‌همراه سیاست الحاقی ترکیه، قطر و عربستان، پیگیری سیاست استاندارد دوگانه آمریکا در ارتباط با مسئله داعش.

### سطح منطقه‌ای

نظم بی‌ساختار منطقه‌ای، فعال بودن منابع محیطی تعارض آمیز فرهنگی - هویتی (ایدئولوژیک) جدال ژئوپلیتیک هویتی ایران (انقلابی)، ترکیه (اخوانی)، عربستان (وهابی) در قالب جنگ درون تمدنی، شکل‌گیری محور مقاومت با روی کار آمدن دولت شیعی در عراق و لبنان، شکست اسرائیل در جنگ سال ۲۰۰۶، استراتژی بازیگران در ژئوپلیتیک شکننده خاورمیانه و قرارگرفتن سیاست الحاقی در برابر محور مقامت.

### سطح دولت - ملت

روند شکننده دولت - ملت‌سازی در سوریه و عراق و متعاقب آن، ظهور عوامل میکروپولیتیکو تشدید بی‌نظمی‌های سیستمی و ضد دولت/ملتی، حاکمیت علویان در رژیم بعث سوریه، وجود گسل‌های مذهبی، قومی، قبیله‌ای، فقدان جامعه مدنی کارآمد و ناتوانی ساختار قدرت سیاسی در متناسب ساختن وزن گروه‌ها با سهم سیاسی آنها از سوی دولت‌های عراق و سوریه.

## فهرست منابع

- آسایش طلب طوسی، محمد کاظم (۱۳۸۴)، "۱۱ سپتامبر و رادیکالیسم الجهاد"، سیاست خارجی، سال ۱۵، ش ۴
- اخباری، محمد و ایازی، سید محمد هادی (۱۳۸۶): "وضعیت خاورمیانه در ساختار ژئوپلیتیکی هزاره سوم" فصلنامه ژئوپلیتیک، سال سوم، ش ۳
- ابراهیم نژاد، محمد (۱۳۹۳)، داعش: دولت اسلامی عراق و شام، قم، انتشارات دارالاعلام لمدرسه اهل بیت علیهم السلام
- ابراهیمی، نبی‌اله (۱۳۸۹)، "گفتمان اسلام سلفی و جهانی شدن امنیت خاورمیانه"، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۳، شماره ۴
- اشرف نظری، علی؛ المسیری عبدالعظیم (۱۳۹۳)، "بازخوانی هویت دولت اسلامی در عراق و شام (داعش): فهم زمینه‌های فکری و سیاسی - اجتماعی"، فصلنامه علوم سیاسی، سال هفدهم، شماره ۶۷
- بوزان، باری، (۱۳۸۵)، "مناطق و قدرت‌ها: ساختار امنیت بین‌الملل" ترجمه رحمان قهرمانپور، "فصلنامه امنیت" سال پنجم، شماره ۱ و ۲
- ثقفی عامری، ناصر (۱۳۸۵)، "عراق جدید: تغییرات ژئوپلیتیک"، فصلنامه راهبردی، ش ۳۹
- روحی، نبی‌اله، مبانی اعتقادی تروریسم تکفیری، فصلنامه آفاق امنیت، ش ۲۳
- سیمبر، رضا؛ قاسمیان روح‌اله (۱۳۹۳)، "مولفه‌های اساسی محیط امنیتی ایران و سوریه"، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال سوم، شماره ۹
- عبدالرحیم زاده، رحیم، نقش ترکیه در بحران خاورمیانه، خبرگزاری فارس، ۱۳/۱۲/۱۳۹۵
- عزتی، عزت‌اله (۱۳۸۰)؛ ژئوپلیتیک قرن بیست و یکم، انتشارات سمت، تهران
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، اصول روابط بین‌الملل، نشر میزان، تهران
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹)، "مدل ژئوپلیتیکی امنیت منطقه‌ای: مطالعه موردی خاورمیانه"، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره ۲
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹)، "ساخت ژئوپلیتیکی سیستم بین‌الملل نوین و استراتژی نظامی - امنیتی ایالات متحده آمریکا" فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۱۰
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، "نگرش شبکه‌ای به مناطق و تحلیل فرآیندهای آن از دیدگاه تئوری‌های سیکلی"، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، سال چهارم، شماره ۱
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۸)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، سمت، تهران
- کاظمی، مسعود اخوان (۱۳۹۱)، "علویان سوریه از شکل‌گیری تا قدرت یابی"، فصلنامه شیعه‌شناسی، سال دهم، شماره ۳۸

- مبینی کشه، زهرا؛ آجیلی، هادی (۱۳۹۳)، "نقش داعش در شکل‌گیری معادلات جدید در خاورمیانه" فصلنامه حیل‌المتین، سال سوم، ش ۱۰
- متقی، ابراهیم (۱۳۸۷)، "ژئوپلیتیک تعادل و موازنه نرم، مطالعه موردی: خاورمیانه در بین سالهای ۲۰۰۹-۲۰۱۰"، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال چهارم، شماره اول
- \_\_\_\_\_، سخنرانی در نشست تخصصی "ژئوپلیتیک غرب آسیا و جهان اسلام" در موسسه آینده پژوهی جهان اسلام، ۱۳۹۵/۸/۵
- مختاری، حسین؛ قادری حاجت، مصطفی (۱۳۸۷)، "هیدروپلیتیک خاورمیانه در افق ۲۰۲۵؛ مطالعه موردی حوزه‌های دجله و فرات، رود اردن و رود نیل"، فصلنامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، سال چهارم، شماره ۱
- مصلی نژاد، عباس، (۱۳۹۳)، "ژئوپلیتیک هویت و سیاستگذاری امنیتی در موازنه منطقه‌ای خاورمیانه"، فصلنامه ژئوپلیتیک، دانشگاه تهران، شماره ۲
- میلتن ادواردز، بیورلی (۱۳۸۲)، مترجم رسول افضل، سیاست و حکومت در خاورمیانه، تهران، انتشارات فرهنگی و هنری بشیر علم و ادب
- موثقی، سید احمد (۱۳۸۰)، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران، سمت
- نادری، احمد (۱۳۹۳)، "از ژئوپلیتیک دولت محور به ژئوکالچر تمدن محور؛ خاورمیانه عرصه نبرد تمدن‌ها" دو فصلنامه مطالعات قدرت نرم، سال چهارم، شماره ۱۰
- هوشی سادات، سید محمد (۱۳۹۳)، داعش، میراث غربی-عربی، مرکز پژوهش‌های مجلس اسلامی

### منابع انگلیسی

- Anthony H. Cordesman, (2015) The Comparative Metrics of ISIS and "Failed State Wars" in Syria and Iraq: [www.csis.org/burke/reports](http://www.csis.org/burke/reports).
- Andrew Tabler,(2016), an expert on Syria at the Washington Institute for Near East Policy By, The New York Times.
- Afrasiabi, K, (2014), the New Iraq Crisis:Irans Options, Iran Review.
- Bin-Dor,(1988), "ErhnopoliticsandtheMiddleEasternstateinEsman&M.J.Rabinovichm, I.(eds).
- Bellamy, Foster, (2006), The New Geopolitics of Empire, Reviw,Ganuary.
- Chales. A Macclelland and Gary, D. Hoggard, (1962), "Conflict pattern in the International Among Nation " in James Rosenau (ed): International Politics and foreign

policy, A Reader and Theory, New York Press.

- Entessar, N, (1992), Kurdish Ethnonationalism, Boulder:Lynne Rienner Publishers.
- Garnett, John, (2005), "Limited war", in John Baylis et al, contemporary strategy: Theories and Policies. London:Croom Helm.
- global Research, (2005), Available at [html/01\\_20\\_1.html](http://html/01_20_1.html), Accessed on 2016/7/28.
- Hass, Richard(2005),"Regime Change and its Limits" in <http://www.foreignaffairs.org>.
- Haynes, Jeff (ed), (1999): Religion, Globalization and Political Culture in Third World, London: Macmillan Press.
- <http://forbes.com/energysource/irans-opportunity> in the persian gulf. Accessed on 2016/9/23.
- LIU,Zhongmin,(2010), Tension between the Islamic Middle East and the International System: A Sub-state Perspective, Journal of Middle Eastern and Islamic Studies (in Asia), Vol.4.
- Mackinder, S.H.J. (1902), Britain and the British Seas, New York: D.Appleton.
- Mackinder, S.H.J. (1942), "The Geographical Pivot of History", Geographical Journal, No-XXIII, Democratic Ideals and Reality, New York: Henry Holt and Co,( Originally Published in London, 1919).
- Maria Do Ceu pinto,(1999) "Political Islam and the United States" Labanon:Inhance ,P.8.
- Owen, (1992), state, power and politics in the making of the modern Middle East, London: Routledge.
- Zambelis, Chris, (2005) "The Strategic Implications of Political Liberalization & Democratization in the Middle East".
- MC Dowl, D. (1989), Palestine & Israel: The Uprising and Beyond. London:IB Tauris.
- Shadid, Anthony, (2011), "The Degrading of Syria Regime", Council on Foreign Relations, June,14.
- US Department, (2003), Available at: [html/01\\_20\\_1.html](http://html/01_20_1.html), Accessed on 2016/10/8.
- Walt, Stephen, (1991),"Alliance Formation in Southwest Asia: Balancing and bandwagoning in Cold War Competition", in Robert Jervis and Jack Snyder (eds), "Dominoes and Bandwagoning", New York: Oxford University Press.
- www. Nato Warsaw Summit in 2015, Available at: [html/01\\_20\\_1.html](http://html/01_20_1.html), Accessed on 2016/10/8.
- Yamacoguz, N, (2009), Understanding the civil violence in Iraq.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی